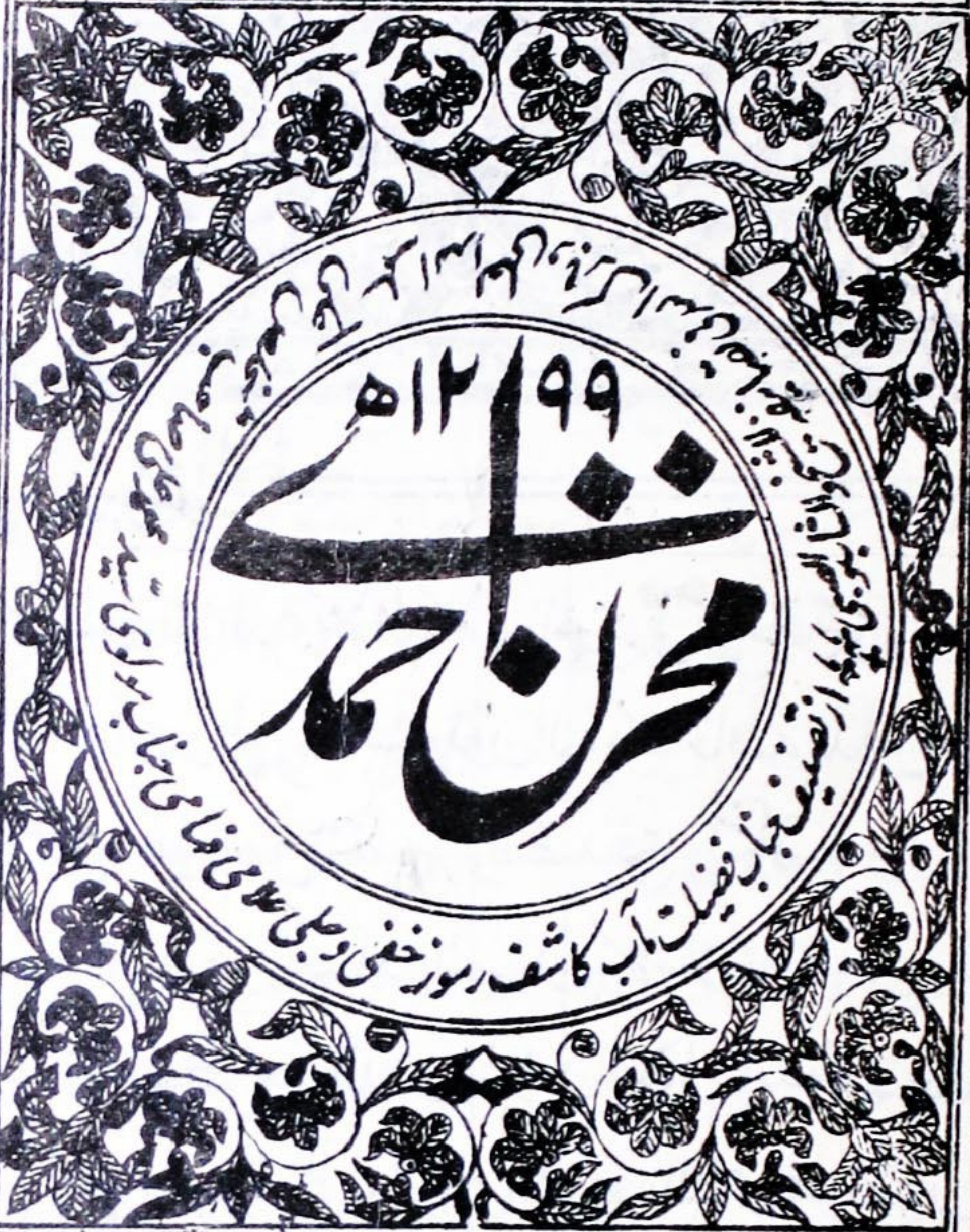


وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

منت خدایا غرور علی کتابت فیضیاد کرامت لایا احمد صاحب قدس سرسرمه فیض سرمدی اعنی



سب حکم جنات بین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان صاحب اصدولت جنگ ام اقباله

مَطْعَمَ عَکَامَ اَکْرَهَ زُوَیْرَیْنِ یُوْشِیْدُ
دَرِیْنِ مَعِیْدَ اَکْرَهَ زُوَیْرَیْنِ یُوْشِیْدُ

در کتب معتبره و در کتب معتبره
 در کتب معتبره و در کتب معتبره
 در کتب معتبره و در کتب معتبره
 در کتب معتبره و در کتب معتبره

نظم

الا اے کیت قلم بر قدم
 کلید در ملک هستی توئی
 پس از نور احمد ز ملک قدم
 تو اول خدا را نمودی سجود
 توئی مادر طبع را خوش پس
 بین آله چاره سازی توئی
 ز تو کار عالم سراسر روا
 طراز نده نقش قدرت توئی
 توئی کفچه دیک تقدیرها
 تو ام ستار و منت چون مشیر
 بتالیف این نامه دلنواز
 که تا مخزن احمدی و اکتم
 بدو کان یکے فرش زرین نگار
 سپند بر آتش بسوزم روان
 پس انگه نشینم بدو کان درون
 خریدار آن گوهر ارجمند

فدایت دو صد بر قضا بر قدم
 طرفدار بالا پستی توئی
 تو در ملک هستی نهادی قدم
 ز تو کائنات آمد اندر وجود
 سخن در جهان از تو شد منتشر
 کسین نقش بندی مجازی توئی
 ترا دست گیرند شاه و گدا
 نه فواره حوض قدرت توئی
 توئی یا ورد دست تدبیرها
 من و تو بهم یاورد دستگیر
 مراد ستگیری کن ای چاره ساز
 دوکان جواهر همتیا کنم
 بیندازم از فضل پروردگار
 که از چشم بدزان بیایم امان
 بچینم جوهر بران گوناگون
 نباشد بجز شاه بخت بلند

روان در سبده جوی خورشید
 وصف نیایش
 چو نیسان گریه
 چو نیسان گریه
 چو نیسان گریه
 چو نیسان گریه

۳

فلاکت ز درگاه ابرو
 اقبالیم هست از دیر ضیا
 ای پدید آید بیان از فضلش
 خزانیم از خودش بود شایخ
 خردند از دست روزی
 چرخ شمع است در روزی
 بیان میاید پیش از آید

از دست در روزی
 از دست در روزی
 از دست در روزی
 از دست در روزی

افس زہد و پارسائی ما
 اندر دوش یکن زد بہار
 اشک ہست آن بلی خار
 خاک این نفل از کیمیا کبر است
 لاسن پیرا یزدان دلدادہ بسیار
 بصفت کونین ہر مہر ہوا
 قصیدہ مہر ہوا

چو در محفل شاہ سفت این گہر
 نمودند یکبار بروئے شمار
 ہزار آفرین بر چہین گفت گفت
 ازین قصہ حصہ خویش گیر
 بہ بین فرق بسیار گہر بخردی
 درین ذکر از اہل بیت رسول
 صلہ زود بخش از پئے باغبان
 یکے عرض بپذیراے نامدار
 وہی بخش وزر جسم آزاد کن
 تو نواب را خورم و کامیاب
 پس کن بجال منش مہربان
 گہر پاشی خویش آغاز کن بہ

ایاز خسرو ہند والا گہر
 گہر ہائے احنت از ہر کنار
 شہنشہ ز شادی چو گل گل شکفت
 الا اے خسرو ہند روشن ضمیر
 ز شہنامہ تا مخزن احمدی
 دران ذکر اہل طلوم و جہول
 چوزین باغ نامت بود در جہان
 ازین داعی الخیر و خدمت گزار
 بہ بخش آنچه بخشی دلم شاد کن
 آہی بود تا آہی کتاب بہ
 بداری بفضل خودش جاودان
 علی مخزن احمدی باز کن

افس زہد و پارسائی ما
 اندر دوش یکن زد بہار
 اشک ہست آن بلی خار
 خاک این نفل از کیمیا کبر است
 لاسن پیرا یزدان دلدادہ بسیار
 بصفت کونین ہر مہر ہوا
 قصیدہ مہر ہوا

یک گہر ازین کند انکار
 گویش آموزیچ ازینہار
 گل باغ مراد عاشق زار
 وای آنکس گل بود ہزار
 وای آنکہ کہ بنیش سیماب
 وای آنکہ کہ بنیش سیماب
 وای آنکہ کہ بنیش سیماب

چون پایہ مدوح ارجمند بقابت بلند است و تشنگان صافی در زمان دریا
 نوش راتلی بدین چند ابیات ثنوی میسر شد بر اے سیرابی ایشان بدستیار
 فوارہ خامہ یک قصیدہ مصنوعہ بصفت توشیح کہ معنی مدحیہ مدوح از سہ موجہ
 مصرعش سے بر آید ستمعان را غریق بحر حیرت مینماید و ابواب تحسین و آفرین
 بر روی مخر رسالہ میکشاید و آن نیست

یک گہر ازین کند انکار
 گویش آموزیچ ازینہار
 گل باغ مراد عاشق زار
 وای آنکس گل بود ہزار
 وای آنکہ کہ بنیش سیماب
 وای آنکہ کہ بنیش سیماب
 وای آنکہ کہ بنیش سیماب

نغمه ز صدای و خویشتن و در این
سر سینه سپید و در شمع زلفت
صمغ او می برود بر اثر شاد
چشم او را صدین لب لعل از رخ
ایبوشش ناخن زلفت نفاضا
بسیان برود دست او در بار
سرف در پای نوال او اینک

رو به خوش چون ایدم بنظر
آتش انداز خا نمان و نسا
لب او چشمه ز آب زلال
دست بر دل از و نهاد خرد
وه چه قدش تمام آفت سرو
لطف او هست مایه اقبال
هر دوز لفش بان ماریاه
می خرا مد بساز و مید انم
سرو سر کرده عقول نفوس
کرش کرده حک ز تحت خاک
یا وحاتم بهسد او نه کنی
نام نخل از جهان شده هست نمان
پاس بانش باه گفت محسب
روز ز ریش بوند مدحت گر
وعده از بخشش و سخاوت او
رنگ گل از رخش پریده مگر
آستین باست بر دوکان عطا

ریزم از دیده خون بلیل و نهار
از ستمگار ریش اجل بیکار
لال مانم بو صفش از گفتار
دل از و دست شسته از همه کار
وه چه رویش تمام رشک بهار
لازم قسم سرا و بود ادبار
هر کرازد و مرد زار و نزار
گرا و با امیر من شده یار
سرفراز اجله امصار
کلمات لیاقت از ایشار
یار من این سخن بخاطر دار
نشد تا میکند ز رودینار
چی حفظش بدیده خواب میار
رستم و زال کیونیزه گذار
وای ویلا کسان رودنی نثار
رفت خلقش بجانب گذار
آستانهاش مرکز اخیار

نغمه ز صدای و خویشتن و در این
سر سینه سپید و در شمع زلفت
صمغ او می برود بر اثر شاد
چشم او را صدین لب لعل از رخ
ایبوشش ناخن زلفت نفاضا
بسیان برود دست او در بار
سرف در پای نوال او اینک

پای و امید را سجا در نثار
شغل او درس علم و کوشش
شب در دوزخش بجانان
مفلسان زادی بفضیل عظیم
مایه عیش در هم و دینار
فلک بجاه توزع و دشمن
فارغ از انشاق و زاد دار
لانه گفتی که بوقت سوال
بدر دست تو هم دو گویم بار
سایل از فیض تو بولش یوں
نغمه ناسخه کرده ز بسیار
اسا در زک محرم دانا
اسا فدای ز دولت دینار
نام بیان بویام از زبان
نور بان است نغمه بان نثار

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 وصلى الله على محمد وآله
 وسلم
 وكتبه الفقير المذنب
 محمد باقر بن محمد باقر
 في شهر ربيع الثاني سنة 1200

مادی و قش محمد زاهد است
 مرشد پاکش عبید الله بدان
 مرشد پاکش بدان بچون و چند
 رهبر او حضرت میر کلال
 مرشدش خواجہ علی امینی
 خواجہ عارف رهبرش دان آپسر
 خواجہ یوسف مرشدش بے قیل و قال
 مرشد او بو احسن خرقانی است
 بو احسن از بایزید ارشاد یافت
 جعفر صادق امام روزگار
 مرشد قاسم بجز سلمان بدان
 صدر دین صدیق اکبر طب دین
 نسبت دیگر گنم بر تو بسیار
 داشت این نسبت ز آبا ی کام
 یا الهی از طفیل این کبار

آنکه رب العالمین را شایسته است
 خواجہ یعقوب است پیرش بگیان
 آن بهار الحق و الدین نقش بند
 خواجہ بابا هست پیرش بمثال
 خواجہ محمود است پیرش بمینی
 خواجہ عبد الخالق او را رهبر
 رهبر او ابو علی فرخنده قال
 آنکه از حق باقی از خود فلانی است
 آوز جعفر صادق این اسناد یافت
 کرد بیت راز قاسم آشکار
 رهبر او حضرت صدیق خوان
 مستفید آمد ز ختم المرسلین
 آن امام جعفر صادق عیان
 بر سر شان صد رود و صد سلام
 در دو عالم جمله حاجا تلم بر آرد

و چون در شجره طیبه آن کد یورستان الهی و نخلستان فیض
 نامناهی بنام این کمینه معتقد دیرینه از مولانا محمد اسمعیل صاحب که

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 وصلى الله على محمد وآله
 وسلم
 وكتبه الفقير المذنب
 محمد باقر بن محمد باقر
 في شهر ربيع الثاني سنة 1200

۹
 اما بعد سید محمد علی
 بیعت و توبه مشرک شد
 در سلک طایفه علی بن ابی طالب
 و قادریه و نقشبندیه
 مجددیه و مجددیه بتوسط
 فقیر سید احمد منسلک
 گشت و این فقیر از برکت

حضرت غوث الثقلین پیر
 در قادریه از روح مقدس
 قطب الدین بختیار کالی
 قطب الاقطاب فواید
 مقدس حضرت فواید
 در طایفه توحیدیه از روح
 دهم اول اولیست و آن
 این طایفه در دهم این

یاران کفایتی فرمودند و در حال
 کفایت را در بیان همه است وقت خوردن
 کفایت را در بیان همه است وقت خوردن
 کفایت را در بیان همه است وقت خوردن

بودند بناچار می بر فرموده حضرت در گلیم مبارک همه احوال و اثقال خوش فرم
 ساخته بر سر مبارک ایشان نهادند و جمیع رفقا را سبکدوش نموده بفرغ
 بال و کشاده پیشانی پیش سوار و پیاده خندان و فرحان میرفتند و
 می فرمودند ای یاران و برادران هر چه که احسان امروز بر من کردید یقیناً
 از ادای شکر آن بیرون نخواهم آمد همین طور در سه منزل راه رفته بمنزل
 که لکنو بود رسیدند بعد ایشان و جمیع برادران تلباش روزگار
 که بموجب قوت لایموت انسانیت مشغول و مشغول گشتند و چون جماعت
 برادران بجز زاد راه قلیل چیزی بر لے مصارف اقامت نداشتند تلاش
 معاش روزمره بهر تنفس ضرورتاً در تجسس این دو مشکل که عبارت از
 تلاش روزگار و قوت روزمره است نهایت حیران و پریشان بودند و
 روزانه و شبانه راحتی و آرامی نمی یافتند بعضی از ایشان یکدو جزو کتابت
 مختصرات مثل کریا و ما قیما نوشته وقت شام میفر و ختند و بعضی از ایشان
 قطعه پارچه خریدند کلاه و کیسه دوخته بمعرض اتیاع می آوردند و حضرت
 ایشان بسر کار امیری که نهایت تنگدست بود اما محبت سادات نوعی داشت
 که همسانی او دیده نشد یک بخش بر لے حضرت طعام روزمره مقرر کرده
 بود و جماعت یاران هر دو وقت آن وظیفه مقرری خود می آوردند و چون
 طعام همه کس فراهم شدی نانخورش یاران بجز دال نبود و نانخورش

کافی است ایما
 جماعت مذکوره در ابتداء
 بکار فاقه گرفتاری شدند
 حضرت سید القیابا بود
 میاگر دیدن طعام مقرر

۱۲

خود بود و بدست
 فاقه آنها نوشجان نمی
 فرمودند و قیابا یاران
 و بی این معنی نشینند
 عذر سواران می نمود
 پیش نموده آنرا می

و بعضی از ایشان
 و بعضی از ایشان
 و بعضی از ایشان
 و بعضی از ایشان

سیدین خیرت با جمالی
 من با تقییل چه رسد نظر
 خندان و فرحان کبکال
 حاجت و حاجت فرمودند
 سر این بارگران از این
 بی تقییل و عبادت
 به درم و تقییل و عبادت
 بی تقییل و عبادت
 بی تقییل و عبادت

آنکه شبش بفاکه گذشته بود و بطمع شکم سیری با جرت بگرفتم او را بران و لغزش
 کنان و گریان و پریشان قدم براه می نهاد که این جوان ناگاه با من دوچار
 شد و حالت حال دیده بے اختیار اشکبار گردیده گفت ای جوان این حال ضعیف
 را چه بظلم و تعدی گرفتی از خدا نمی ترسی گفتم که من او را تعدی نگرفتم ام بلکه
 با جرت چند فلوس تا منزل اجیر کرده ام حضرت ایشان با او متوجه شده تفتیش
 حالش فرمودند اجیر گریان شده به عرض رسانید که و شب فاقه کردم و امر وز
 بنا چاری این بار بسپرداشتم حضرت دو سه بن آورد و بصد تضرع و زاری
 فرمودند که اجرت این اجیر گری او کن و الا منظر قهر حق باش من فی الفور
 چند فلوس به عودده بدست حضرت ایشان نهادم حضرت ایشان بستیجه فرمودند
 که بخاطر ما چند سزای درشتی که تا نیست بشین و راحت گزین و نفس راست
 کن بجز دشنیدن انگشت قبول بر دیده نهاد زیر سایه درختی به شستم و بجز
 نشستن فلوس را بدست اجیر نهادم و از بنده فرمودند که این بلاکش را رخصت
 اجازت فرما و اممنون احسان خود نامن ترسان ترسان بحضرت ایشان
 گفتم که ای جوان سیمای صالحین بر چهره تو هویدا است و آثار عقل و کیاست
 از گفتار و کردار ت پیدا است عجب از شما این سخن که تکلم آن از اطفال خور
 سال مطنون نیست سر زده حضرت فرمودند چگونه گفتم که درین وادی لوق
 دق که از دیدن آن دل رستم شوق میشود جز من و تو دیگر نیست از منزل

حکمی این بارگران را
 باین فرمودند این
 بوجوب گفته ایشان عمل
 نموده اجیر از رخصت داده
 این بارگران بر سر ایشان
 در راه روان

بند منزل رسیدم این
 احوال بهات حتم سید
 السادات بسوی پاینده
 و مفاد است
 انی مهد جمالی
 در اول سم که ام و بینه
 بود از ایشان بوقوع
 بدون بملده دارا الخدی

گفته بود بوجوب فرموده عالی
 بجز دلالت بک سوزن
 نماند صافه و مخالف
 فیل ام بود از
 بل بتم حضرت شاه
 در بک الصالحین فرود
 کسان امام الحکیمین
 بدون بملده دارا الخدی

یا امام المجاهدین اعنی حضرت مولانا محمد اسماعیل و مولانا عبدالحی است باستیغاب برکت و یافتمہ تعلیم یافتند انکجا
 مولانا محمد اسماعیل و مولانا عبدالحی است باستیغاب برکت و یافتمہ تعلیم یافتند انکجا
 مولانا محمد اسماعیل و مولانا عبدالحی است باستیغاب برکت و یافتمہ تعلیم یافتند انکجا

توجه بعالم کبیر کہ عبارت از انفس و آفاق است باید شد و بسوی ہر جزوے
 از اجزای عالم کبیر کہ مقصور تو شود بتامل و تکفر و تمسق تمام بطریق توجہ الکتفا کن
 و بغایت تفکر نہایت تامل از شری تا فوق السما لمحوظ دار بموجب فرمودہ
 شریف عمل نموده بعد گذشتن یک ساعت بخومی از بد نم بلکہ از ہر بن موطن
 اللہ اللہ و از ہر در و دیوار و حجر و مدور و بویا نیکہ بر نشسته بودم جاری
 بود و طرفہ حالتی دست داد کہ الحماں از تحریرش قاصر بہمون حالت گریان
 و خندان و والہ و حیران بخدمت سید المجاہدین رسیدہ سر بزانوی شریف
 نہادہ عرض کردم کہ خدا را ازین نفقہ کہ بغایت عالی این صورت را دست
 دادہ برون آرید والا بلا شک و شبہہ دیوانہ خواہم گردید و یا حالت جذب
 بر من طاری و ساری خواہد گشت از سنہ کم رست شریف بر پشت این
 کتیف نہادہ فرمودند برو و بکار دنیا مشغول باش ہر گاہیکہ این معاملہ
 خواہی نجیکہ تعلیم کردہ ام مشغل نامی ابواب این دولت بر روی تو خواہند
 کشود آدم بر اصل مطلب پس امام المحدثین سید المجاہدین رانفی و
 اثبات تعلیم فرمودند در اسرع اوقات باحسن الوجوہ حاصل گشت بعدہ
 طریقہ یادداشت کہ مفاد آیت کریمہ ہر جلال لا تلحیہم تجارۃ و
 لا بیع عن ذکر اللہ کہ بتفصیل تمام در رسائل حضرات نقشبندیہ علیہم السلام
 والرضوان خصوصاً در کتاب صراط المستقیم کہ مولفہ خلفار راشدین حضرت

سید المجاہدین بالجامع
 و بجاہت مالاکلام استغفا
 و نصیب نموده در خدمت
 پیر شکر پیروز
 و راضی نام
 و از فوق
 بہترین طرق کفر و

19
 است و این شغل بیست
 امام المحدثین این بیت
 شہور حافظ شہزاد علیہ السلام
 بزبان آوردند بیت
 علی بجاہدہ رنگین کن گیت
 پیر معان گوید بہ
 کہ سالک بہم نمود زراہ

در بیعت رنگین نمودن خصوصاً در رسالہ
 تصور تصور این خصوصاً در رسالہ
 بان یکبار اشارہ کردہ
 کہ امام است از شاہان
 کہ امام است از شاہان
 کہ امام است از شاہان

با بعضی بود بکلمت
 لفظ سلفیان
 لوزی
 که صاحب اصحاب رسول
 علی الله تعالی علیه السلام
 و اصحاب و سادات و اولاد
 بنامند که حالشان
 بود و نمودند که اسباب
 که عوام اصحاب را که یکدیگر

و توجه از ان جستن بعینه صنم پرستی که شرک صریح است بهیچگونه اقدام و جسات
 هرگز برگز کردن نمی توانم اگر سندی درین باب از کتاب سنت و اجماع است
 که اصل اصول دین است بکمال تبیین و تشریح و تفریق بینها تنبیه و ارشاد
 فرمایند شاید الوقت که بیج انکار در جذر قلب این ضعیف راسخ و ثابت است
 بر آید تعمیل آن سعی و کوشش کرده شود جناب امام المحدثین سید المجاهدین
 را در آغوش شریف خود تا دیر داشته و تقبیل رخساره و پیشانی شریف نموده
 بشارت دادند که بروا که فرزند احمد ولایت انبیاء حضرت ایزد متعال
 بانعام و انضال خویش بزوار زانی داشت سید المجاهدین بخدمت امام
 المحدثین معروض داشتند که حضرت ارشاد فرمایند که فرق در ولایت اولیا
 و انبیاء است فرمودند که انموذجی از بسیار مشت نمونه از خروار اینک اول
 بدانکه ولایت مطلق سازج آن باشد که ایزد متعال بنده از بندگان
 خویش از سائر بندگان آنوقت بتقریب خود برگزینند و اثر برگزیدگی
 آنست که محبت الله تعالی در جذر قلب آنکس نوعی راسخ و ثابت گردد
 که اولاً از دنیا و مافیها عرض نماید و حب اولاد و جاه و مال از دل
 و اصلاً و مطلقاً محو و معدوم گشته از نفس و قلب و جوارح و اعضا جویا
 قربت الهی و بتعی مرضیات او سبحانه نوعی منہک و مشغول و مشغوف شود
 که عوام الناس او را مجنون و دیوانه پندارند ازینجاست که شخصی از تبع

و السلام را سید مظلوم
 ای وقت سید پند یافتن
 می گفتند که اینها دیوانگانند
 که از طریقه عقل و دینداری
 بیگانه و منحرف و آنا
 ۲۰
 رضی الله عنهم شمارا
 می دیدند بلاشبہ کافر
 منافق سیدانشند کلب
 بجواب سلام ایشان نمی
 شناسند پس صاحب ولایت
 علی بجا بد نفس در صیام
 و کزشت نوافل از دست
 قیام و کزشت تقصیر از
 خلافت و عدم تقصیر از
 نصاب حجرت و فاقین
 ایجاد آیت و اخاطبهم
 الجاهلون قالوا سلنا
 تنفول و توظیف باشند
 از او کوشش میکنند
 و با شانه انص و تبا و

لافق در میان آیت انبیا و اولیا

جانب منین و غلط و نادر تصدیق
 بیاید اگر چه اصل بیعت اوست و جنبش
 و این را در اصطلاح تصدیق
 بیعت اوست و جنبش
 و این را در اصطلاح تصدیق

القرآن باشد و باصطلاح صوفیه صافی رحمة الله عليهم اجمعین این اعمال را
 قرب نوافل گویند و صاحب ولایت نبی را در صدر قلب او محبت الهی چنان
 جائے گیرد و منزل گزیند که اثر ایشان که مفاد آیت کریمه لن تناولوا البر
 حتی تنفقوا مما تحبون و حیات مرضیات ابرار که در شان انبیاء
 عليهم السلام که مفاد آیت شریفه وانهم عندنا لمن المصطفین
 الا انما که شرح آن در دیگر آیت کریمه ولكن البر من امن بالله
 والیوم الآخر والملائكة والکتاب والنبیین واتى المال على حبه
 ذوی القربی والیتیمی والمساکین وابن السبیل والسائلین و فی
 الرقاب واقام الصلوة واتى الزکوة والموفون بعهدهم
 اذا عاهدوا والصابرین فی الباساء والضراء و حین
 الباس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتکون کمال
 تفسیر تفصیل بیان فرموده اند در صورت و معنی آن شخصی جلوه شهودی
 و شموس در دور این خصائل حمیده و سجایای پسندیده بالکل از
 ظلمات و کدورات نفسانی و جسمانی رازایل و معدوم سازد و همواره
 در سد و هدایت خلق و نصاب مجربین و فاسقین و اجراء و اقامت
 فرایض الله و احیاء سنن انبیاء والمرسلین صلوة الله علیهم
 اجمعین و مجاہدہ با کفار و تادیب اشرار و تعذیر گنہگار و اکثر در مجاہد

و کتب اعلیٰ و افضل
 ذلک فضل الله یؤتی
 من یشاء والله ذو
 الفضل العظیم بعد اتمام
 الفکر بهم بعد اتمام
 الایات انجام الامم الحنین
 بعد المجاہدین

۲۱

تمام و تقید بالاکلام از
 فرمودند که بجز سکون
 خود فرستاد اقامت گزیند
 و این اشغالها که تعلیم کرده
 ام بعد صلوة منم که
 در مشغول باشند خصوصاً
 بعد نماز و در وقت

بکلام تعلیم کرد و یاد کرد
 و تفسیر و تفسیر
 قاضی الحاجات پیوسته
 و الحاح و ضماعت بجز
 روح بوالعش و مناجات
 و اثبات و توجیه قلب و
 و تفسیر و در وقت

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

خواهد کرد و گو لکھو کہا باشد ہر یک را کفایت خواہم کرد و فتم عبارت الکتاب
بلفظ بعد ظہور این واقعات مذکور حضرت سیدالمرادین میفرمودند کہ ہر گاہ
در عالم مراقبہ و معاملہ بروح پرفتوح مشایخ دہلی متوجہ میگشتم خود را برابر
اکمل افضل می یافتم تا آنکہ روزی بروح پرفتوح حضرت قطب الدین
بختیار کاکی رحمۃ اللہ علیہ متوجہ شدم دیدم کہ چتر از نور مقدس بر سر آن
خواجہ خواجگان گردانست بعد لمحہ دو چتر همان طور بر سر من نمودار گردید
شرمناک در بجز تخیر اقدام و تا این معاملہ معکوسہ کہ خود را کمترین از مردان
آنحضرت می شمردم مشہود من نگردد فی الفور چشم و اگر دم و بخدمت امام المحدثین
رسیدہ بندی ازین معاملات ترسناک و شرمناک معروض داشتہم حضرت
در جواب فرحان و خندان فرمودند کہ اسے فرزند آن آثار ولایت نبوت ہیں
است ہنوز مشقے از خروار و قطرہ از ان بجز ناپیدا کنار بر تو از زانی داشتہ
اند بچنین آثار ہزاران ہزار بر تو ظاہر و باہر شد نیست و ظل ظلیل آن حساب
کمال بانواع ریاضت و عبادت و اقسام مجاہدہ مشغول و مشغون بودند و
درین آوان کہ بران حضرت رود او بیشتر و واقعات بسیار طاری گشت لیکن
درین وقت در ذہن حاضر نیست اما از ہزار یک واقعہ عجیبہ اٹھلت نظم پو شانیدہ
بکمال آب و تاب جلوہ می بخشد و اگر کسی میخواند این را رسالہ علیحدہ نمودہ از بیاض
مرقوم سازد و آن نیست

۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

در بیان سخن بر زمین باز کرد
 که مغز در دریا پدیدار آن
 در بیان سخن بر زمین باز کرد
 که مغز در دریا پدیدار آن

شب و روز بودیم بازی تلاش
 گه سیر شهر و گه سیر باغ
 همیشه شتم دامن مسافت
 نمودند بر ساحل شط و رود
 نمودند امر در طرفه هجوم
 تماشا میان جوش و مستی کنند
 خرامنده هر سو دران اثر دهم
 نه بینی جز امر و ز در روزگار
 بران بت پرستان تماشا پرست
 رسیدیم در پیش آن جانجان
 بیا هم هم اندران اثر دهم
 تماشا گاه هر گدا و شه است
 که هر قطره اش در یکتا بود
 چنانش بود آسمان دگر
 جو عشاق یکسور وان بیقرار
 سلسل ز موج است یک سر تنش
 وزان جمع یکدم تماشا بین

تفکر معاد و تفکر مشاش
 بکشتی و نخسیر بازی و لاغ
 رسیدن به محفل عیش و غم
 شنیدیم روزی که قوم بنود
 زن و مرد و اطفال آن قوم سوم
 لشویند تن بت پرستی کنند
 پری پیکران بچو ماه تمام
 خرامان ز و صد سر و دریا کنار
 چه رند و چه صوفی چه پیشار و مست
 سن و باد و سه کس بهمزادگان
 بد و گفتم ای یار بیرون خرام
 که امر و ز دریا تماشا گاه است
 تماشا که امر و ز دریا بود
 ز عکس در و بین جهان دگر
 خروشان کف آورد دیوانه وار
 زگر داب طوقست برگر دانش
 باز و در بر خیزد دریا به بین

در بیان سخن بر زمین باز کرد
 که مغز در دریا پدیدار آن
 در بیان سخن بر زمین باز کرد
 که مغز در دریا پدیدار آن

سکایان بر غنچه نمودند ز دریا
 که زنده قلبی صد افواج بود
 سلیمان ایست افواج بود
 که زنده قلبی صد افواج بود

بر این چنین در کتابت
 و کین از موسی نشان
 شد از آن فضائل قضاوت
 که در خط ابانین جلوه کرد
 که موسی بی غش و کین
 و درون رفت کین بر
 چنان قوم ازین سید
 شد از آن نشان و کین

همین معنی عصمت ایزدیت
 بدین گونه آیات بسیار بار
 پئے اولیا هم شود گاه گاه
 کنون نقش مطلب بلوح بیان
 تو این نقش را دام تسخیر دان
 نخستین از ان عصمت انبیا
 بتفصیل این را بیان میکنم

همین سال وقع بلا و بدیت
 شود بر سر انبیا آشکار
 که محفوظ مانند از غول راه
 نگارم تو بنگار بر دل ز جان
 چه تسخیر نوع زاکیر دان
 که تا سید حق باشدش رهنما
 به تمشیل و شترش عیان میکنم

حکایت موسی علیه السلام

شنیدم که همواره موسی الکلیم
 ز فرط حیا آن نبوت تاب
 بجز چهره و دست پایش که
 گروه یهودان خانه خراب
 ز بتان یکے آتش افروختند
 بگفتند موسی ست معلول پس
 عجب گونه معیوب پیغمبر است
 شنیدیم هرگز نه در عمر خویش

سقی اللہ کاسات فوز العظیم
 نیکنند گاه از تن خود ثیاب
 ندید از تنش باز دیگر بے
 که بودند دشمن بعالی جناب
 که زوخسانه دین خود سوختند
 شود بعد یک چند مقتول پس
 حذر کردن از وی بسے بهتر است
 که پیغام پر خور دزنیگونه ریش

چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این

۲۷
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این
 چنان گویا که در این

که از نوبت صطفائی بر حرم
 بیایند شکر و سپاس
 که از نوبت صطفائی بر حرم
 بیایند شکر و سپاس
 که از نوبت صطفائی بر حرم
 بیایند شکر و سپاس

معنی آیت کریمه

یا ایها الذین امنوا لا تكونوا کالذین آذ و موسیٰ قبرته
 الله مما قالوا وکان عند الله وجیهاً

همین حکایت است

بخور نعمت ایجان ز خوانی دیگر
 و هم آیت از کوثر و سلبیل
 که خورشیدت آذر بیت الحرام
 ز قرآن بخوان یک دو آیات را
 بکن ذکر می از رحمت العالمین
 که شد باعث جود و بود و نبود
 حبیب الخاتم المرسلین
 خطیب همه انبیا کرام
 لعمریک که بر بند زین کمر
 تو و الیسل دان رمزی از موسی او
 بت و تگر از وے بس سوختند
 بر و باد بر آل و صحبش مدام
 ز عباس کو عسم پیغمبر ست

بسیار شوا کنون بیانی دیگر
 از جمله رود نیل
 پئے بیت اقصا و سوسه شام
 چه میجویی انجیل و تورات را
 بیا از زمین سوسه چرخ برین
 محمد شهنشاه اقلیم جود
 شفیق همه آخر و اولین
 بلا شبه گیر در روز قیام
 ز انا فتحنا است تاجش بر
 بود و الضحی المعرودی او
 به بیت الصمد شمع افزوختند
 ز تعداد بیرون در و دو سلام
 حکایت کند را وی حق پرست

که از نوبت صطفائی بر حرم
 بیایند شکر و سپاس
 که از نوبت صطفائی بر حرم
 بیایند شکر و سپاس
 که از نوبت صطفائی بر حرم
 بیایند شکر و سپاس

گفتند با شاه از اداگان
 که تو چو ما اندر این دار
 بر بندگی میگردی ای پند
 گفت اینکار ز ما بدین
 باید جمع بر بندشان
 ز عوری بچه شمر آید

وز و صد بار و نامید را
 ازین کار باطنی نغز
 ازین حرکت خاص
 ازین حرکت خاص
 ازین حرکت خاص
 ازین حرکت خاص

از نفس و شیطانی به نزل آمد
 دو صد بار با وی بخند آمد
 لایق حقیقت از دیار قار
 نصیر ام نعت تفاوت شمار
 می هم در گلزاره از زانوی
 بنین موه زانوی او دانی
 بهمدار دین شمع هم در
 خدیو و ظراد از نغمه دلم

که از حرمت و شبه بینی ملال
 برون رفت زان خانه بس میهان
 که از ضعف یا بد حد نیم نجات
 که در راه دین کرد کوشش لب
 روان ساخت در پای سید نثار
 که از مدحتش خامه پا در گل است
 ز نواب آن شمع دنیا و دین

طلب کن تو همواره قوت حلال
 خجل گشت زین پاسخش میزبان
 کنون لب کشایم بذر گرووات
 نخستین بود را ویم آن کس
 بنوعی که از بس پروردگار
 رئیس شهیدان اسمعیل است
 بیان کرد آن قدوة الواصلین

از ان در دین باغ بهمان
 چه کنیم در دین خود باغ
 پیوسته بر دزب دشت زان
 چه بگویم چون چه در دین

قوت بازو و مسلمانان

هست این مدح آصف ثانی

گل افشانیم بین بمدح وزیر
 بنظم از ان عمر مانند کیت
 ورق گشت رشک پر جبرئیل
 نه بل ز و فرود آبرو و بهشت
 نفس بر سر آیته النور شد
 ز دست قضا بنگر این نقشها
 که بر من نگوید هزار آفرین
 علی مدحتش هر چه داری بسیار
 امیر الممالک و وزارت آاب

بیای سخن سنج روشن ضمیر
 دو اتم کنون چشمه زندگیت
 قلم گشت فواره سلبیل
 بود مسطرم چار جوی بهشت
 دماغم مگر کله طور شد
 بود دست من زیر دست قضا
 برو باد نفزین ز عرش برین
 سوزان دل سامع از انتظار
 فلک رتبه نواب عالیجناب

۳۰
 ز و بجز نیست الا صدق
 ز دینش روان بین خراب
 بی جن و انسان و طوی
 باز و بوس کرد چندان
 که از بیخند رفتند سوی
 که اگر یک فوست ده یافت

دگر بگویی خفاست ده یافت
 بعدش ز سائل نایب نشان
 روزان گاه گاه است
 من آن بسراصف گویند
 که طرفه بین کرد راه
 و کج

کتابت از دست مبارک شاه و وزیر
 وزیر ارشد شاه بود
 وزیر ارشد شاه بود
 وزیر ارشد شاه بود

چه گویم از آن فیض و انعام عمام
 من از دیگر این حال نشیده ام
 چه سخن و چه سیف و چه عبدالرحیم
 چه حاتم چه بختی چه دیگر کسان
 چو دیدی بملک کرم را در پیش
 ببانک و پشه دست بردیش بین
 ز بندوق بازی ادای عجب
 درین باب گریومی آرد کلام
 برین توده چرخ گریک دو تیر
 بزد کسانش بود بیگمان
 تو بر تیر او تیر تقدیر دان
 اگر نیزه بازی کند آن دلیر
 ز خنجر چو بازی کند در صان
 جدا گانه در هر فنی یک فنی است
 چو از گفتم مدحتش هست بیش
 مرا و را بود ابلغ الوصف نام
 علی خیز بردار دست دعا

کز و برد لکمه رویه یک غلام
 بچشم خود این ماجرا دیده ام
 نگر دند زین گونه او را رسم
 که این همچو کوه است دیگر خسان
 بد گیر فنون بین تو استادش
 اگر مردمی خیز مردیش بین
 فرنگی است انگشت حیرت بلب
 مبدل کند صبح عمرش به شام
 زنده خیزد از تیر او صد نفیس
 کباده کهن کوزه پشت آسمان
 نخل زان سپر های تدبیر دان
 صف مره به گرو و از عمر سیر
 بر آرد دل کوه از راه نات
 ولیکن مبر از ما و منی است
 نخل گشتم از حسن گفتار خویش
 وزیر محمد علیہ السلام
 بدر گاه آن و اهبب کبریا

کتابت از دست مبارک شاه و وزیر
 وزیر ارشد شاه بود
 وزیر ارشد شاه بود
 وزیر ارشد شاه بود

ظفر پیکر نواب عالیجناب
 معنی القاب قاصع اللفظ
 والفجره بشدار کان الدین
 و جامع العلماء و الجاهلین
 محب الفقراء و الغریب و نافع
 الخلق و افر الاصلان
 امیر الدوله محمد امیر خان
 بهادر سنی الله ترا
 در ذی قحط صوبه دارالعلوم
 در صوبه مالوه تادریار
 در صوبه بکانت یک لکھ
 زبده به کانت یک لکھ
 لوار دیپاده ماسه پینار
 نواب صاعقه تار ازین
 باها کفار آن دیار

در این کتاب قطع کرده میگردم معارف
 در این کتاب قطع کرده میگردم معارف
 در این کتاب قطع کرده میگردم معارف
 در این کتاب قطع کرده میگردم معارف

مال شمار بطریقیه جزیه و خراج و عشر بر گونه که می یافتند میگرفتند و خدمت علماء و فضلاء
 و شایخ عظام و سادات کرام همچو یک باید و نوعیکه شاید مینمودند و شایع مقصود هر وضع و
 شریف و یگانه و بیگانه در کنارش بے نهادند از جانب ایزد متعال جل جلاله مامور و محکوم
 شده بعبادت تمام و بعبت مالاکلام آنکه طرق و سبل آن لشکر جزا را و بسبب هجوم جنود کفار
 از هر گوشه و کنار مسدود و منقطع بود رسید المجا بدین متوکلا و عتصما بحفظه بفرار بال فرود آمدند
 شادان و فرحان مانند کسیکه بسیر بوستان یا خانه دوستان میرود از بلده شایهجهان آبلو
 نضت فرموده بعد طم احل منازل که هر هر حله بفتحوان رستم و اسفند یار بود طی فرموده
 بوجوب فیض آمد و خود لشکر اسنور و مشرف را ساختند محررین رساله و مولف این مقاله بخدمت
 ناظران و مطالعه کنان عرض میدارد که در ایام سکونت حضرت مقدس سعیت نمیدار شتم
 و علاوه آنکه در آن ایام حال مبارک فال از چشم خلائق متواری و محبوب بود و بموجب این
 بیت سعدی عمل میکردمیت بسروقت شان خلق کرده بر نند که چون آب حیوان نطلبت
 در نند به اطلاع و آگاهی میدارد و مگر یک واقعه که از زبان فیض ترجمان سماعت دارم عرض
 بیان می آرم که حکایت میکردند که روزی همراه لشکر چهل گروه از گیاه تا شبانگاه در ایام بر
 که هر نهری بگری و هر گونی جای مینمود و زیرش بر مدار بفرجای کلام ملک العلام فتننا ابواب
 السماء جماع منهم و فخرنا الارض عیوننا فالنقی الماء علی امر قد قدس جهان را تیره و
 تار ساخته و غرض عدصاعقه بار و در هر گوشه و کنار عالم نمونه آثار رستخیز انداخته یک از
 احوال دیگر اطلاعی نداشت و بسبب آنکه افواج دشمن بمفاصله دوسه کرده که متعاقب میرسید

از این ماندگان بود بایم و فیم
 از این ماندگان بود بایم و فیم
 از این ماندگان بود بایم و فیم
 از این ماندگان بود بایم و فیم

۳۲
 که از اثر و دعائی استجاب
 کرد و درین شب که با او
 گریه و درین شب که با او
 گریه و درین شب که با او
 گریه و درین شب که با او

اصطلاح از این سخن است
 اصطلاح از این سخن است
 اصطلاح از این سخن است
 اصطلاح از این سخن است

بسیار از این زمین از بس که از تقویر این زمین بسیار است
 از تقویر این زمین بسیار است و از تقویر این زمین بسیار است
 از تقویر این زمین بسیار است و از تقویر این زمین بسیار است
 از تقویر این زمین بسیار است و از تقویر این زمین بسیار است

قوت لایموت نبات النفس و از متشنه شدن بعد یک لحظه مردی یازنی که بر سرش طبعی بر از معلوای گم
 بود آمده به بالینم نشسته بیدار ساخته گفت که بگیر این نذر خداست بر خاستم و اگر نتم و بان پر دو
 کسان گفتم که ساعتی بنشینید و توقع کنید که ز قهائم درین لشکر بجاری رفته اند اینک
 میرسند بعد وصول ایشان طبق شما ظالی کرده میدهم پاسخ گفتند که خواهان این قسم
 اینهم نذر خداست حالایم و بعد ساعتی چون تقایم رسیدند و آیت یاسین بر یاقون خواندند
 گفته لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یرزق من یشاء بغير حساب
 طبق معلوای موجود یاران بتناول دست کشادند و زبان بشکر و زری رسان جاری ساخته
 به بحر تحیر قتلند و دیگر و اتحار از زبان فیض ترجمان در بیان بعضی حالات هنگام اقامت
 لشکر که بگوش خود شنیده ام تفویض زبان قلم میکنم میفرمودند روزی از روزها که متصل
 خمیر قوم پندار با که در کان هندوستان اند روزی ایشان منحصراً تجارت گریست خمیر
 هم بر پاگشت و در خمیر پندار با پیری منحنی که این پیر زال که سال شیت خمیده فلک آخر
 حصانتش پرورش یافته و در عهد طفولیت بارها گوش شیخ نجدی یافته سکونت پیدا
 وقت چاشت ترکان مذکوره با حضری طیار ساخته که مان خورش آن از بقون
 آوردند بجز و تناول القمار اول فریاد برداشت که ای بر خور داران این بقول از که ام از
 آورده اید آیا نشان آن یاد دارید و بیگان که در آن سفره حاضر بودند با پاسخ لب
 کشاوند و گفتند آری که از اینجا فاصله ده دو زده کرده موضع بقول معلوم مایست
 پیر گفت که بعد تناول طعام هر کدام کمر بسته و بر اسب یا شسته و در وسیل و کلند

تجلیت و خالی نمودن نوازی
 استوار از انجا بعد از نوازی
 بیست و پنج روز نجات دادند
 عوسی و او پیش از این
 سر از باطل خارج
 نجات شما را چگونه
 ۳۳
 با ما در نزد بهوتسا که تناول
 یکم از بیوه که بیخونم از
 اکثر حالات آن زمین منعم
 است از آن خود مطلع میگردد
 آن کلامی که در آن کتاب
 آن کلامی که در آن کتاب
 آن کلامی که در آن کتاب
 آن کلامی که در آن کتاب

بسیار از این زمین از بس که از تقویر این زمین بسیار است
 از تقویر این زمین بسیار است و از تقویر این زمین بسیار است
 از تقویر این زمین بسیار است و از تقویر این زمین بسیار است
 از تقویر این زمین بسیار است و از تقویر این زمین بسیار است

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 الذين آتاهم الكتاب
 والهدى والفرقان
 اللهم صل على محمد
 وعلى آل محمد
 كما صليت على
 إبراهيم وعلى آل
 إبراهيم إنك حميد
 مجيد

در جواب مولانا عبدالحی ارشاد فرمودند که شرح و بیان این مدعا در اکثر کتب تصور اخلاق مثل
 احیاء العلوم و غیره اسلاف کمال تشریح و بیان فرموده اند بجز و علم حصول این مقصد و وصول
 این مطلب بدون توسل مرشد کمال خیلی دشوار است که تریب محال اگر عاشق این معشوقی بخدمت
 این جوان تازه دارد که موسوم بسید احمد است بشناختن کرمیت استوار سینه خندش در باب مولانا
 عبدالحی صاحب بعد اصفا این کلام بطلب مقصد و مرادش نشناختند و کمال خرافت و انکار
 در خواست این مطلب غلطی و تارب کبری کردند نام الحجابین کیفیت الصلوة به نهجیکه در رساله
 موسوم بقیقت الصلوة که مصنف آن حضرت است بیان فرموده و ختام کلام بر این مرام نمودند
 که مولانا صاحب حصول این مقصد بگفتگوار است نمی آید همین نماز است که در بدو نبوت سیدنا
 راضی علیه و سلم حضرت جبرئیل امین بجهت رب العالمین برآت علم آن امامت فرموده اند بسیار خیر
 تحریمه دو رکعت نماز یافتیم بر بند مولانا علیه الرحمه حسب الما و بعضی آورده تحریمه دو رکعت
 نماز یافتند آن عالیجناب بر بستند درین مقام اکثر آن مالی مقام بیان میفرمودند که آنچه در آن
 رکعت یافته ام هیچگاه در عمر خود نیافته ام مولانا موصوف بعد فروع نماز مذکور از خدمت شریف
 اجازت خواسته بخانه خود تشریف آورده فی الفور مولانا محمد اسمعیل شهید را که از اعظم تلمیذان
 مولانا مدوح اند طلب داشته حال آن دو رکعت نماز نهجی که در رساله حقیقت الصلوة
 سن و عن بیان فرموده مولانا دست مولانا عبدالحی صاحب گرفته بخدمت سید الحجابین
 بشناختند و همچون مولانا مذکور حضرت مولانا شهید هم بعد فروع صلوته مقصد و مطلب خود
 یافتند بعد انقضای هفته عشره هردو کسان عزم راسخ و همت استوار بر بیعت سید الحجابین

در جواب مولانا صاحب بعد اصفا این کلام بطلب مقصد و مرادش نشناختند و کمال خرافت و انکار در خواست این مطلب غلطی و تارب کبری کردند نام الحجابین کیفیت الصلوة به نهجیکه در رساله موسوم بقیقت الصلوة که مصنف آن حضرت است بیان فرموده و ختام کلام بر این مرام نمودند که مولانا صاحب حصول این مقصد بگفتگوار است نمی آید همین نماز است که در بدو نبوت سیدنا راضی علیه و سلم حضرت جبرئیل امین بجهت رب العالمین برآت علم آن امامت فرموده اند بسیار خیر تحریمه دو رکعت نماز یافتیم بر بند مولانا علیه الرحمه حسب الما و بعضی آورده تحریمه دو رکعت نماز یافتند آن عالیجناب بر بستند درین مقام اکثر آن مالی مقام بیان میفرمودند که آنچه در آن رکعت یافته ام هیچگاه در عمر خود نیافته ام مولانا موصوف بعد فروع نماز مذکور از خدمت شریف اجازت خواسته بخانه خود تشریف آورده فی الفور مولانا محمد اسمعیل شهید را که از اعظم تلمیذان مولانا مدوح اند طلب داشته حال آن دو رکعت نماز نهجی که در رساله حقیقت الصلوة سن و عن بیان فرموده مولانا دست مولانا عبدالحی صاحب گرفته بخدمت سید الحجابین بشناختند و همچون مولانا مذکور حضرت مولانا شهید هم بعد فروع صلوته مقصد و مطلب خود یافتند بعد انقضای هفته عشره هردو کسان عزم راسخ و همت استوار بر بیعت سید الحجابین

۳۵

در جواب مولانا صاحب بعد اصفا این کلام بطلب مقصد و مرادش نشناختند و کمال خرافت و انکار در خواست این مطلب غلطی و تارب کبری کردند نام الحجابین کیفیت الصلوة به نهجیکه در رساله موسوم بقیقت الصلوة که مصنف آن حضرت است بیان فرموده و ختام کلام بر این مرام نمودند که مولانا صاحب حصول این مقصد بگفتگوار است نمی آید همین نماز است که در بدو نبوت سیدنا راضی علیه و سلم حضرت جبرئیل امین بجهت رب العالمین برآت علم آن امامت فرموده اند بسیار خیر تحریمه دو رکعت نماز یافتیم بر بند مولانا علیه الرحمه حسب الما و بعضی آورده تحریمه دو رکعت نماز یافتند آن عالیجناب بر بستند درین مقام اکثر آن مالی مقام بیان میفرمودند که آنچه در آن رکعت یافته ام هیچگاه در عمر خود نیافته ام مولانا موصوف بعد فروع نماز مذکور از خدمت شریف اجازت خواسته بخانه خود تشریف آورده فی الفور مولانا محمد اسمعیل شهید را که از اعظم تلمیذان مولانا مدوح اند طلب داشته حال آن دو رکعت نماز نهجی که در رساله حقیقت الصلوة سن و عن بیان فرموده مولانا دست مولانا عبدالحی صاحب گرفته بخدمت سید الحجابین بشناختند و همچون مولانا مذکور حضرت مولانا شهید هم بعد فروع صلوته مقصد و مطلب خود یافتند بعد انقضای هفته عشره هردو کسان عزم راسخ و همت استوار بر بیعت سید الحجابین

در جواب مولانا صاحب بعد اصفا این کلام بطلب مقصد و مرادش نشناختند و کمال خرافت و انکار در خواست این مطلب غلطی و تارب کبری کردند نام الحجابین کیفیت الصلوة به نهجیکه در رساله موسوم بقیقت الصلوة که مصنف آن حضرت است بیان فرموده و ختام کلام بر این مرام نمودند که مولانا صاحب حصول این مقصد بگفتگوار است نمی آید همین نماز است که در بدو نبوت سیدنا راضی علیه و سلم حضرت جبرئیل امین بجهت رب العالمین برآت علم آن امامت فرموده اند بسیار خیر تحریمه دو رکعت نماز یافتیم بر بند مولانا علیه الرحمه حسب الما و بعضی آورده تحریمه دو رکعت نماز یافتند آن عالیجناب بر بستند درین مقام اکثر آن مالی مقام بیان میفرمودند که آنچه در آن رکعت یافته ام هیچگاه در عمر خود نیافته ام مولانا موصوف بعد فروع نماز مذکور از خدمت شریف اجازت خواسته بخانه خود تشریف آورده فی الفور مولانا محمد اسمعیل شهید را که از اعظم تلمیذان مولانا مدوح اند طلب داشته حال آن دو رکعت نماز نهجی که در رساله حقیقت الصلوة سن و عن بیان فرموده مولانا دست مولانا عبدالحی صاحب گرفته بخدمت سید الحجابین بشناختند و همچون مولانا مذکور حضرت مولانا شهید هم بعد فروع صلوته مقصد و مطلب خود یافتند بعد انقضای هفته عشره هردو کسان عزم راسخ و همت استوار بر بیعت سید الحجابین

بجارت و شکر جناب
 سیدین درستی سپه
 این نصیبه طبع از او خشنه
 بار که ناسب محل بعد عجا
 و باب شکر امام مجاهدین
 در این فصل از آنجا که
 در این فصل از آنجا که

ربانی لفظ من مراد حجاب دلیل بر عدم رویا حق سجانه تعالی گمان کرده اند پس دلیل
 بر آنست چرا که رویت او سجانه مخصوصاً رویت حیوان باطوق که عبارت از انسانست بدون حجاب
 اشباح و بیایکل اصلاً و مطلقاً ممکن نیست بلکه بر قبیل محالات است باید دانست که بدون
 همین اشباح و بیایکل حاجت معنوی ما بهیت انسانی که حیوان ناطق است باید فهمیده اشباح
 و بیایکل ایشانرا همین ذات ایشان نباید دانست بنا بر آن حکمین هر سه بیایکل و اشباح
 ذات او که عبارت از باهیت اوست بوسی مضاف سازند و منسوب کنند چون بیایکل
 بیایکل که بعد انتقال روح سگومند که این لاشه پیدا است از بیخاطر حتماً معلوم شد که زید دیگر
 است و لاشه او شی دیگر چون این تقریر در لیدیر که انمود حی از ان بخیر تحریر و تقریر در آمد
 فرغ صماخ معترضین گردید بر طلی از ایشان که با لضاف بهره داشتند و سعادت ازلی
 نصیب ایشان بود توبه و استغفار لب کشاده در ربه بیعت سید المجاهدین در نفع خود را
 مزین و مجلا ساختند و بنزدی از ایشان که بخیر با رحمت و فضیلت محرم بودند هر سکوت بر لب نهادند
 در زاویه خمول و اختفا توار می و محبوب گشتند بیت سعدی شیرازی علیه الرحمة حسب حال ایشان
 بیت گرد بنید بر روز خیره چشم چشمه آفتاب چه گناه بعد انعقاد عقد بیعت اکثر علمای
 علم شهرت آن آفتاب عالم گیر در قصبات و قریات حوالی دار الخلافه مرتفع گشت بلکه مرتفعات
 و از طرف خلایق بسیار و مردم پیشا که اکثر علماء و فضلاء بودند مثل مولانا و جیه الدین حکیم
 مغیث الدین و حافظ معین الدین با جمیع فرزندان خود و مولوی محمد یوسف بنیره حضرت
 شاه اهل شد برادر شاه ولی الله محدث با جمیع اقربا و عشایر خویش از موضع بدلتار رسیده

بجارت و شکر جناب
 سیدین درستی سپه
 این نصیبه طبع از او خشنه
 بار که ناسب محل بعد عجا
 و باب شکر امام مجاهدین
 در این فصل از آنجا که
 در این فصل از آنجا که

آن سها خورشید که در آینه
 نور در زلفی از فضل نخلیند
 رشک طوبی کشت و بر آینه
 آن ز بنای سپاهی پیش
 ای ناخوانده با عالمان
 اسعجب در بحث و کار آمده

از اساقف کفر را
 از اساقف کفر را
 از اساقف کفر را
 از اساقف کفر را
 از اساقف کفر را
 از اساقف کفر را
 از اساقف کفر را
 از اساقف کفر را

شعر از نظم این نظم در این نظم
 با نزل و کامل نوا کار آمده
 سید السادات شمع اوید
 اشدر اعصار و امصار آمده
 هر که یک جوهر از جاش رسیده
 باقیات است درم شاد آمده

شمع بزم آراس ابرار آمده
 چون حسین این نور ابصار آمده
 عابدانرا میر و سردار آمده
 بهتر تمییزان نمودار آمده
 هر که زین جعفر بانکار آمده
 مالک فرعون اشدرار آمده
 وارث ابرار و اخیار آمده
 هر چند الله چه سردار آمده
 کفر و بدعت زو نگو سار آمده
 زانکه دستش دست جبار آمده
 رهبرم اندر شب تار آمده
 چشم او زین نور بیکار آمده
 کان معین دین مختار آمده
 کان فرید و پیر و اعصار آمده
 چون نظام الدین دین دار آمده
 ابن عرفان بین شکر بار آمده
 بدعت از وی خوار و فی النار آمده

یا که حسن المعنی با حسن و خلق
 خلاق را سوے شهادت رهنمون
 همچو زین العابدین آن شاه دین
 همچو باقر بجز ذخائر علوم
 سید احمد جعفر است آن جعفر است
 کاظم الفیظ است موسی زین
 هم تقی و هم تقی هست آن امام
 جمع لشکر ما نمود او عسکر است
 مهدی و قش اگر خوانم رو است
 عروة الوثقی است رو دستش بگیر
 پنج شاه مثل است آن دست او
 کور مادر زادر از وے چه سود
 احمد م و الله عبد القادر است
 بختیار او است قطب الدین او است
 او است سلطان الشایخ لا کلام
 صابر و شاکر نصیر دین حق
 سنت از وے خوش رو اجی یافته

بلخ اعصار علی فونین بلیست
 زان بدهش نوزگفار آمده
 دین وقت که آن شخص شاد آمده
 ای زیارت رسالت نبی صلی
 علیه و آله و سلم فایض منینفیش

کنته زینب و دوسر ماه ابرار
 کونت و زینب و دوسر ماه ابرار
 تواره دریا بلنگانه از طرف
 دارا خلانت به صورت نضن
 بیان بسبب یاقین و یوی بیای
 ندی بعضی لمورات و جوی خروکی

که سوره داشتی شتاقان
 زلال فیک آبیون حضور نیل
 بهیم بخت رسیدن حال سید زینب
 زاری بیان که با جح علی
 و فی غنم قدوم خجستان کمال اگر شت
 ایشان دشوار و محال اگر شت
 قدیم نیست از و هم نینوار

ریک خانی سپهسالار بیعت دارین
 و در وقت بیعت با بنیان
 و در وقت بیعت با بنیان
 و در وقت بیعت با بنیان

بعید از خلاق گرامی و غربا پروری و سکین نوازی نخواهد شد چون این کتب و مراسلات
 بسیار جمع گشته اند آنحضرت بهیه ابوساطت مولانا محمد امین علیہ الرحمۃ والرضوان بخدمت
 امام المحدثین فرستاده استشاره و اجازت جستند حضرت امام المحدثین خندان و فرحان
 دستاری سیاه و پیوستی سفید که لبوس خاص بود از دست مبارک الباس ساخته رخصت
 فرمودند اول بقصبه پهلک که اکثر عشائر و اولاد حضرت شاه ولی الله شاه اهل الشرف
 قدس سرهاد را بنجاسکونت میداشتند تشریف آوردند و صغیر و کبیر و بزرگا و پیر جمیع متعلق
 و ذریات و نسا و جواری و خدم و عبید بشرن بیعت مشرف شده از بدعات و رسمیات
 قدیمه یکبار دست برداشته روشن سنت سنیه اختیار نموده همه با جمع شده عهد و
 پیمان شدید بآنان غلیظ بر نمضمون نمودند که هر که از برادران ما در بیعت امام المحدثین
 دست نبرد و از رسمیات قدیمه که رسم بدعات شنیده مخالف سنت سنیه است تا نب بیزار
 نشود و قاطبه ترک نماید اگر چه اقرب باشد ترک مواخات و قطع مناکرات و حضوری در
 موت و حیات فرض و متحکم باید دانست چون این معاطله فیما بینهم وقوع یافت کلهم مقاد
 و مطیع گشته دست به بیعت تشریف آوردند و بر کس حسب مقدور خود بهمانداری آن
 همان عزیز قصوری و فطوری نکردند و هفت نگذشته بود که اکثر اشخاص متصل آن
 قصبه مع عرایض و بیکاتب بطلب سید المجاہدین رسیده باعث تکلیف قایم رنج شریف
 با ماکن و ساکن خود باشند ازین قصبه نهضت کنانیدند همین و تیره و زلفر آباد
 و لهاری و سهار پور و کدکیتس تارام پور و بانس بریلی و شاها پور و شاه آباد

تخت و در وقت بیعت
 و در وقت بیعت با بنیان
 و در وقت بیعت با بنیان
 و در وقت بیعت با بنیان

۳۹
 در علم فصاحت و بلاغت
 و اشعار عربی و مراخلت نام
 و محاربت با کلام بیدار شدند
 با کلام از آن بود و فارغ شدند
 کتابی الاین که بلسان تازی
 و یاد در علم الفین و حساب
 تصنیف نموده و چون آن
 کتاب بجهت آنکه منظوم است
 اغلانی هم داشتند
 مال لغات در بلاغت
 نوشته حضرت سید المجاہدین
 برای دلدارای و ما را باری
 در تازی و فارسی
 و در پیروان بیکسان
 و در پیروان بیکسان
 و در پیروان بیکسان

دستفغان نشان کرده گاه
 غامی ز یاد لایق حال ایشان
 طاری در ساری کلبه ایشان
 بنام نذر از نذر ایشان
 از نیت و الا نیت با جیب
 دایره نشان و نضای ایشان

ایشان اسنین کثیر منقضي شده بود رونق افزای قصبه ای بریلی که سکن بلون و وطن
 آباء و اجداد است شده تشنگان تیه فراق را آب زلال ملاقات خود سیراب و کامیاب
 ساختند درین دور و سیر با آنکه زیاده از بقا د کس همراه رکاب آن عالیجناب بودند
 گاهی صد و گاهی دو صد در هر منزل مقام مجتمع شده و دو سه سه روز بعد بیعت
 کردن همراه میماندند و یومیه سیانغ نذر گاهی بهشت و گاهی سبقت رو پیمای آمد که خورا
 این حجم غفیر و انبوه کثیر میشد با آنکه در آنوقت در اکثر مواضع اقلیم هندوستان بلای
 قحطی عظامی بشدت بود و بیخ آثار غله خیس و نفیس بکیار و پیمای از زید بنا علیه چه
 میرسد مولوی محمد یوسف صاحب که از روعه حضور پر نور بودند هم را یک جنس طعام حکم آن
 عالی مقام از بازار خریدند و احوال و ایام خاص میفرمودند و حکم حضرت بر ایشان بنا کرد
 اول روز شده بود که همه طعام یکجا پنجه از دیکه با آورده تغار با پر باید ساخت و چادر
 بر آن باید انداخت بر سر تغار آمده بکت کافی خود جمیع طعام را ساس کرده دعا
 بنوی علیه التحیة والسلام اللهم زده فیه و با برک فیه که در اکثر احادیث صحیح
 قرات فرموده میفرمودند که بعد ساعتی طعام علی السویه بهر صنف و کبیر تقسیم باید نمود
 اکثر اوقات طعام باقی میماند و همانا بهر میرسد و باقی نمی ماند و هر غذا و عشا و صبح و مسا منضمون
 مصرع خواب نظامی گنجوی خلیق برای العین پاره میگردند مصرع فراخی بدو دعوت تنگ راه
 در حین نزول اجلال آن مایه فضل و کمال را بریلی اگر چه آن نبوه نبود همین بقصد
 چند نفر که رفیق آن مرشد شفیق بودند و قریب پانزده شانزده زنسا و ذراری علیید

بسیک روز گاه بعد در روز
 یکدیگر و خود مطبخ خایم
 گاه نیک و گاه بیگان
 یاد دارم که در ایام
 در آن سالک نیک بودم
 و در آن وقتیکه انبوه
 ایام شنت بر شکل
 استار در ساعات لیل
 بضمون این که نیت
 ابواب السماء با جیب
 و جریان سیول در آو
 و سارین که از این
 منطبق که یاد از نجر
 می نامید و در بیوت
 و سبب بسبب عت فرشت
 چون چراغ میسوزد
 و سبب بسبب عت فرشت
 و سبب بسبب عت فرشت

فوق بعضی از انصاف
 که یکبارید و یکبار
 چون چراغ میسوزد
 و سبب بسبب عت فرشت

کوی در کس مسلمانی با کشتن کلاه
 سلطانی آن نمود که زبان
 بزرگه البری این بود که
 خلاصه آن موعظای کجاست
 نام آن موعظی که در نزد زید بود
 که آن موعظی را در نزد زید بود
 به قرآن مستفید و مستفید
 نصایح انقیاد بلکه اینها را

حیات دو قسم است حیات روحی حیاتی و طعام دنیوی هر حیات دنیوی و همگ
 و مفعلی حیات اخروی است و اتباع سنت که طعام روحانی است بسبب حیات اخروی است
 پس بدانید و آگاه باشید که بعضی و امر آبی که مخصوص قرآن و مرسوم دیار سید الانس
 و الجان است اهل دیار که هندوستان است خصوصاً شرقاً و جنوباً اهل غافل و از
 سخط آبی نهایت جاہل و بیخبر گشته قاطبہ ترک نموده بلکه فاعل و عامل آنرا معیوب
 مطعمه ۱۰۱ گاشته رسومات ہندیہ را پیش نهاد و خاطر ساخته در تہ ضلالت سرگردان
 گشته یقلم و براہمی آرد و منافع و مضار آنرا با آنکہ مملو و مشحون از حکمت بالغہ
 است برابر خس نبی شمارند بجمہ آن متروک نمودن نکاح ثانی برای بیوگان کہ مضمون
 آیت کریمہ است و انکو الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و اما آنکہ
 الی آخرہ اشارتہ تعالیٰ و بجلوہ و قوت اجراء این امر را اول بر خود و اہل بیت
 خود میکنند اگر بفضل او سجانہ شاید این مطلب و عروسن بیانگار این مقصد از احتجاب
 قوت مسد آرائی ظہور و بروز خواهد کرد و بعد بفضل خواهد رسید آن زمان مقلدین را مامور
 خواہم ساخت الحال بدیگری متکلف نمی شوم تا در وعید اتا صردن الناس بالبرہ
 تنسون انفسکم داخل و شامل نگردم این کلام با انجام رسانیدہ داخل دولتخانہ
 خاص گشته با حضار مخدرات خود و ستورات عشائر و قبائل خویش کہ بشرن بیعت
 جناب فیض آب معقود بودند امر انفاذ یافت مامورین حسب الامر کار فرمودہ بحفل
 حضور مجتمع گشتند از وقت اشراق تا وقت زوال حاضرین را از مواظبت چہند و

مجلس از مردم کرد و بلکه سلطانی آن
 در کتب جامع از امر آبی می بینیم
 در تہ ضلالت سرگردان
 آمد و از منہیات تا کلام و بیان

۴۴

کثر از محتجب نوعی با بیوگان
 کہ از تصور آن بخاطر رسید
 ما چہل روزہ استغفار نماید
 ان چیز است ترس نکاح
 ثانی برای بیوگان خصوصاً
 وہ کہ جوان باشند از کتاب

ان فوج نجات و انقش شایع
 کہ عند السد کفر و شرک است
 می پندارند فاعلاً از اولی
 بازاری از حکاشته و زانیہ
 قاسمہ دانستہ و خبیطان باوہ
 بصارت ایشان کور و بیچارہ
 ایشان زنده در کور و بیچارہ
 ایشان خاصہ از واج سلطان

سوال تا حکما سمیل شریفی در باب
 تقدیر و در باب از انبار
 رسیدن سکنین در اخلال
 بیرون رفتن ضعیفان از زمین
 و همچنین در اوقات
 با و قاصدان همگام
 و صباران را داشتند و در باب

حضرت خواجه کائنات علیه السلام و الصلوة انتهى و عاید میشود حیف و نهر از نفوس نمی
 دانند که امهات المومنین کلمه اجمعین سوامی جناب صدیقہ علیہم الرضوان ہما شہد بودند
 کہ بشرن ہمبستری خواجه کائنات مشرف گشته اند با شماع این کلمات طیبات جمیع مخد
 یکسر ہر سکوت بر لب نمادہ بخانہای خود رفتند روز دیگر باز با حضار آنها حکم نفاذ
 یافت جمیع ایشان عموماً و سجال شریفہ خود خصوصاً کہ عمہ پو حضرت سید محمد بحق بودند
 بکمال ضراحت و لجاجت و غایت انکساری و سماجت معروفند و غرض داشتند کہ بخدمت آن
 مخد رہ قبای عصمت رفتہ متفوق اللفظ و المعنی شدہ در باب نکاح و تزوج با من
 باقصی النایت فہمانیدہ دقیقه از وقایق فہمائش فرنگذارند و این ہمای اوج شرف
 و عزت را در دام آرند ہر یک از شمار روشن و ہوید است کہ تمیل این عمل ہمای خطوط
 نفسانی نیست اہلبیہ جلیلہ حلیدہ من بزور حسن و جمال راستہ و بجایہ اتقاد و عصمت پیرا
 بلکہ برای اجرای سنت سننیہ و اندام قوام بدعت نامرضیہ رسوم ہندیہ است ہما حساب
 فرمودہ عمل نمودہ در باب اخلال این عقدہ مالا بخل غایت سعی و کوشش با بکار بردہ
 رہ بجای نبردند مدت دوسہ ماہ در ساحت این مد عامرا کب سعی و کوشش با بکار بردہ
 جولان نمودند عاقبت الامر عروس مقصود را بمنصہ ظہور و بروز بجلوہ در آوروند
 روزیکہ سیدالمجاہدین را این آرزو حاصل شد کلاہ افتخار بندر و ہ چرخ دوار و
 عرش کباب رسانیدہ در جامہ غمی گنجیدند روز سیوم ازین طوی معلی دوسہ نشیان
 چابک دست بلاغت نشانہ اطلبدا شتہ مناشیر کثیرہ بمضمون واحد کہ بسودات

اجرای این عمل با کمال
 تقدیر شد ہر یک خطای
 بر قصد شدہ و سزاوار
 بود باقصی النایت
 بعد از تقضای شرف از ان
 و قصبات و بگرفتہ بان

۲۵

قاصدان بشارت فیض شاد
 اجرای این عمل غیر از دست
 اختیار ان امکان در توب
 مناشیر فیض تا بہ وصول گشتہ
 جنبہ مولانا عبدالحی احتسار
 مولانا محمد اسمعیل شریفی عقد
 نکاح نمود با اجرای ہمین عمل در

سنگل ظل و نیک نامدار
 بود اندر شرف و کرامت
 در بیان این کباب
 از بہر این کہ در ان
 کلمات منظور
 ان از بہر ہم آرد
 از روز بدین بیان انتقال

کون و مکان عالی نشان با مفاخر ظهور کرامات با سیدالمریدین در آن خاصه بی بیجان صدر بخت تا بدین حدت با یاری با ایام رضوان علی بن ابی طالب و دارالافتاد و ادب انفا از سواد نام نهاد

دایم سخنوارش خوش می نمود
 داد جاگیرش مزید از مهنش
 همچو سید مرشدش پنداشته
 روز و شب میداشتی شادش مدام
 آن شهیده نیز از حکم قضا
 بعد از ان جام شهادت را چشید
 مردمی یا بد شهادت از خدا
 استقامت های بی قبضش شنو
 شد هویدا یک بیک آثار فوت
 لیک ذکر قلبیش در جوش بود
 می نمود آن مقتدا ای محنات
 آمد اینک زود تر تحریر ساز
 آمدی اندر نماز آن دین پناه
 تا دم آخر سرش وقف سجود
 کان عقیقه از جهان رحلت نمود
 شد بخت بهنشین فساطمه
 خواستم از طبع خود تاریخ سال

آن وزیر اعظم در یاس بود
 رشک ابرهمن آمد چون کنش
 هم بقدر جنس شادش داشته
 نذر در عیدین میدادش مدام
 ناگهان در شهر ثونک آمد و بنا
 یک شب دیگر وز بیماری کشید
 گفت پیغمبر که هر کور و با
 گفتم این اجمال تفصیلاتش شنو
 طاقش چون طاق شد در مرض موت
 گاه بیوش و گاه باهوش بود
 و سبب تفتیش اوقات صلوات
 گرگه گفتمی که مان وقت نماز
 او تیمم ساخته از تکبیه گاه
 استقامت راهی نازم که بود
 کلمه گویان وقت نصف لیل بود
 چون بخیر و خویش شد خاتم
 قصه کورته بعد صدر رنج و کلام

شده در در قصه نصیر آباد که مسکن
 سیدالمریدین از عهد سلطان
 ای ایام شریفی است در آن قریه
 الی الان مشتمل بچهار محله است

سه محله از آن رو افغان است
 و مجتهدان گروه تفاوت
 پزوه مولوی و کلام علی
 آبار او پیشتر از عهد بیابان
 شاه بهمن زبیب بنیان
 داشتند و از عهد بیابان شاه

مذکور بعلت حطام دنیوی
 کین و سکن با بن سبب
 بهمن زبیب بنیان از عهد بیابان
 ریوات مذکور با بین هر دو کوی
 بود چون عهد بیابان الملک
 سعادت خان رسید و اولاد
 ایشان بسبب خدنگ سلطنت
 به پوری بالا استقلال یافتند

برای اعانت ببردان خود
 بدو صفا برسد و آوازه
 این شهر و غوغا و آوازه
 این شهر و غوغا و آوازه
 این شهر و غوغا و آوازه

امارت خود تمکن گشتند اهالی هر سه محله برای طلب معاش نذیل مجتهد مذکور متعلق گردیدند
 یک قلم سفیر و کبیر برناو پیر بر معافی صد و پنجاه و سی و چهل بگیه اراضی مذہب قدیمه صحیحہ
 خود به مذہب باطله تبدیل دادند و ابواب خسران دنیا و آخرت بر روی خود کشادند و غلو
 تعصب در آن گرده خسران پژوه بیشتر از پیشتر پیدا شد بعاینه مخالف مذہب رشتہ
 بلوری را قاطبہ انقطاع نموده معاند یکدیگر شدند طرفه مابراست که آن زمین نفس
 آگین را اگر نمونه که معطر گویم رواست جهت آنکه سید المجاہدین تحقیق که خلیفه و وارث
 سید المرسلین است ازان زمین برخاسته و حکم آیت و کذالك جعلنا کل
 نبی عدا و من المجرمین و کفی بوبک هادیا و نصیرا مجتهد ایشان دلدار علی
 که تخم رفس و شیوه گرمی که در باغ همیشه بهار بند و ستان رنجتہ بمسند و راشت ابو جہل
 و عقبه و شیبہ نشسته هم از انجا پیدا شده و چون شهرت سید المجاہدین خورشید و آکناف
 انظار ان اقلیم بند و ستان را بانوار هدایت و ارشاد روشن و مستیز نمود و دیدار شنید که
 از بر چهار جانب خلایق بشمار خصوصاً علما و فضلا و سادات و نجبا احرام انقباض و الاحترام
 بسته از نمل فیوضات سیراب و کامیاب گردیده بعضی زناقت اختیار نموده و بعضی مرا
 وطن کرده میر و ندان مجتهد مع اتباع و اشباع خویش خفاش در این انوار محروم و
 بی نصیب گشته انگشت وار بر نقل بغض و حسد می طپید جز این چاره ندید که با اخوان و
 اتباع که ساکن قصبه مذکور بودند تا کسید تمام و تقید مالاکلام از قام نمود که درین محرم
 بهر گونه در محله سنیا ان چنان شورش باید گمخت بلکه خون دوسه کس باید رخت بالیقین

این همه بر نفس سنیا ان بیجا
 دادند که چشم مردم روز نام
 و از آنکه چشم مردم روز نام
 و از آنکه چشم مردم روز نام

افعال و اقوال مانظر است
 در صافه خود با ساکن باشند
 و باغات قصد منظم شود بار
 حکم ناطق مجتهد و والی مدبرین
 سال بدین منوال نافذ گشت
 البته با مثال آن فواید کثیر

دعا که تمام دست در دست
 نذر ای فوش فواید کثیر
 بستان دست در دست
 دمنظر بدم ای کرم کردید
 کلمه از زبان فواید کثیر
 کلمه از زبان فواید کثیر
 کلمه از زبان فواید کثیر

بجای این نذورات
 فواید و جویان که بسیار است
 بلکه آنقدر آن تاثر است
 رسیدن این مشن آن قصد است
 در پی از جانب مشن حفظان
 که دیده پیشین
 از خواب بر فاستند و اگر در دست
 در این بزم است که فانی
 طرف و دیدند و بیاید
 بعد از دو صد که از در نیاید

حضرت سید المجاهدین در جواب برادران موهوبان از راه شفقت و عنایت پیغام دادند که زنهار
 بتدعین مضلین را در محله خویش آمدن ندهند از شام گاه روز موعود انشاء اللہ و خود
 با مخلصان و تابعان خویش از اینجا تهاض نموده برای شرکت شما یان خواهیم رسید و از
 عنفوان شباب تا این وقت که از خدای عز و جل بخش الماوقات جهاد و قتال فی سبیل
 درخواست میدارم از قوت بفضل خواهیم آورد چون این آوازه الهامی بر بی و ساکنین
 قلعه آن مکان و افغانان جهان آباد که اکثر مریدان آبابی آنجناب بودند بگوش ایشان
 رسید وقت عصر که فردای آن نهضت مقرر بود بر آستان فیض نشان آن سید عالی نشان کل
 و مسلح گردیده بر فاقه پیوستند نماز عشاء در قصبه رای بر بی داد فرموده آن عالی تبار بار نقار
 جان تبار که اکثر پیاده و بعضی سوار بودند روانه نصیر آباد گشتند قبل از دیدن صبح بخان
 در طیاره نشان و علم و غیره آلات بدعات و لهو و خرافات و پوشیدن سلاح و درخواست
 اعوان و انصار مشغول و مشغول و بیچاره سنیان از اعانت و امداد سید المجاهدین نومید شده
 دست از جهان شسته و تودیع خانان و زن و بچگان نموده هر یک با قرابای خویش وصیت
 کرده بعد غسل و وضو سلاح پوشیده بر در خانهای خود یا بناجات و دعانشند مستورا
 مخالفین بر بام خانهای خود در کمال فرحت و سرور کلمه ببا نیک بلند تره گویان و از
 ضرایح کا ز به که فی الحقیقت صنایع است اعانت و نصرت جویان و همچنین مخدرات و
 برده نشینان سنیان بر بصلهای خود نشسته بعد ادا ای رکعتین سجد در دست گرفته بدرگاه
 غیبات المستغیثین و کاشف کرب المکرهین کمال تضرع و زاری و خضوع و انکساری

چون متصل قصبه جوی پیوستند که
 سید المجاهدین کلک پانجاه سوار
 پیاده های بسیار تکمیل گویان
 در غرضان می آیند مخلصان بلید
 این نیت جیبی در نیت لاری

۲۸

بویک بطل پیوستند و مخالفین
 بشا بده این حال چون کرده
 که شیر این جنگال را بنیاد
 آیت که کافهم هم
 فرستادن فوخته دست از با
 شاخته و راه از چاه نینداشته

خانهای خود خردیده و بوی سیده
 در میان آنها بر بام خانهای خود
 جمع شده بصدای با ایام با
 زاری با کمال فخر و زاری
 بلند و مرتفع نمودند حاصل کلام
 از انام نام با نعت ذوی الجلال

باز منصف با صدای با امام حسین
کنند نیازم بر است آن امام
حاجت تمام کرد که بیستم نغمه داری از عهد
بیاور شاه جاری بود در وقت
از دست خود هر که ساختند

سجین و کبرین با وقار تمام رونق افروز قصبه شده اول مسجد جامع تشریف آورده هر
بدو گانه تحیمه مسجد مشغول شدند بعد ادای نماز در محوم مسجد که گو یا بر رخ بین سنی و شیعی
است همان طور مسلح و کمال شسته اولاً تمام پهل همیان را فراهم نموده تا کبید و سبالغه ارشاد کرد
که برادران بر شما واجب و لازم است که دست تطاول بر هیچکس دراز نگردد پا از دایره
اعتدال بیرون نهینید و اگر مخالفین بر شما نوحی تعدی نمایند بدون اجازت ما بجا دل
و مقاتله تن درزند بعد ساعتی بزبانی شخصی مسن و معتبر پیش میسان مخالفین پیغام
فرستادند که یک یک بیس از هر محل اگر بملاقات ما که مهانیم آیند بعد از برادر پروری
تخواهد شد و اگر مضایقه فرمایند اجازت دهند که بخدمت شما یان مسرت و شادمانی حاضر
کنم چون رسول برای ابلاغ رسالت پیش مرسل الهی رفت مانند کفار فجار که منکر رسولانند
بشنیدن پیغام برآشفتند و پیاخ چنین لب کشادند که از ان خارجی بگویند که ما را در
عین تعزیه داری انما اطهار خارج و مانع شدند اینک چند تعزیه و علم گرفته حسین و
حسن گویان راهی دار السلطنت میگردد و بوساطت مجتهد لوائی این فریاد و الغیاء
تا سلطان وقت رسانیده سزا این کردار نامهور که یزید با جگر بهم نکرده در آغوش شما و
آخوان انصار شما نوحی خواهم نهاد که اثر آن تا بدمان قیامت خواهد رسید و عبرت آن بر
دیگر خوار خواهد ماند بعد تمام این بیانات و تریات و اوایا و آسینا بلند کرده دستار
از سر انداخته و چادر بار افکنی نموده دوسه علم و تعزیه خفیفه سبکبار برداشته راه لکنو گشتند
باقیانندگان را تا کبید گفتند که خبر دار و آگاه باشید که هیچکس از لواحق و توابع و رعایا تعزیه داری

۴۹

ببیند این اشخاص ایشان
فقط در روز باقی بود
سجده از پیش عین با این
سجده سبک گشتند آدم بر احوال
ببیند این اشخاص ایشان
فقط در روز باقی بود
سجده از پیش عین با این
سجده سبک گشتند آدم بر احوال
ببیند این اشخاص ایشان
فقط در روز باقی بود
سجده از پیش عین با این
سجده سبک گشتند آدم بر احوال
ببیند این اشخاص ایشان
فقط در روز باقی بود
سجده از پیش عین با این
سجده سبک گشتند آدم بر احوال

ایام مبارک
ببیند این اشخاص ایشان
فقط در روز باقی بود
سجده از پیش عین با این
سجده سبک گشتند آدم بر احوال
ببیند این اشخاص ایشان
فقط در روز باقی بود
سجده از پیش عین با این
سجده سبک گشتند آدم بر احوال

و انکان نصیر آباد منزه
 دیوبند بود اینان اطمان
 و درین که اکثر ابرار هزار
 و درین باغات و اما و بنیاد
 و درین باغچه و زاده و درین
 و درین باغچه و زاده و درین
 و درین باغچه و زاده و درین
 و درین باغچه و زاده و درین

قضا و قدر را بین روح و زوجه نیز آن عداوت بحدی همچنان و شدت داشت که تفصیل این
 اجمال درین محل نهایت اشکال است و چون بر چه این خبر را ناسب مذکور ملاحظه نمودن انشور
 روشن اقتاد ابواب مراد و آرزویش کشاد چون بر مسند خود آمد فقیر محمد خان و محمود خان
 را که هر دو سنی بود و فقیر محمد خان منجم میدان حضرت ایشان بود و غیره نشان را نزد
 خود طلبیده مامور ساخت که شما هرگز سواران خویش بر کردگی آخون زاده که متعینه نصیر
 نموده بر آمد و سید احمد صاحب میفریسم و مبلغ دو هزار روپیا خزانه خاص خود
 برای خرج همراهیان شما میدهم و دوازده و سیصد روپیا باید نمود و بگوش
 سر کرده آنجماعت که آخون زاده بود نهانی گفت که بسید احمد از طرف من نهانی پیغام باید داد
 که یک قلم رو افرض را که اعدای شما اند و بعد مدت کثیر برای ایشان دست یافتند و کشتن
 و بتک حرمت ایشان دقیقه از وقایق فرو نباید گذاشت درین باب اصلاً مطلقاً
 از طرف من و نیب من هیچ خوف و بهراس نباید داشت هر قدر که خرج منظور باشد
 از آخون زاده باید گرفت من بهر گونه مشکفل و وکیل شما هستم مقصد و مطلب مراد قلبی
 نوالصاحب موصوف و را الوقت آن بود که در جاگیر بگیم فتنه و غساد بر پا شود البته
 این خبر با نگریز خواهد رسید و شکوه این فتنه از بادشاه وقت خواهند نمود شاه تدبیرش
 از من خواهد پرسید و من بیاسخ آن عرض خواهم کرد که جز این تدبیر نیست که جاگیر
 که صاحب فسطاط نمایند و عوض آن نقدی مقرر فرمایند و قبل از رسیدن آخون زاده
 که در زمین آن یک هکتار منقضی گشت و احوال پیغام معتمد الدوله که بسید الجا تیر

و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با

۵
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با

و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با
 و این هم رسید و وقت عازی با

در وقت خورده در حوالی آن قضیه
راخت و فسلان نصیب
که اینک فتنه و فساد بانام
انفان هر چه گویند و در این
جرات نشان مجتهد بودند
ملاقات نمودند و چون مجتهد
ازین قضیه تالیفات بود

در مجلس شریف وقت خوردن طعام شبیه حاضر بود عجب گونه معالجه رونمود که سیدالمجاہدین
قدری ازان طعام گرفته از دست مبارک خویش صحنکی پر کرده برطاق مسجد نهادند
حاضرین را اجازت خوردن داده خود دیکوشستند که شمایان بخورید و ما را معذرت
دارید بعد دو سه ساعت این بخش خود را تناول خواهم نمود مردمان حسب فرموده
عمل نموده طعام تقسیم کرده بخانهای خود رفتند بعد از مکث سیر مولوی عبدالباسط جایی
بانوه کثیر در محفل آن روشن ضمیر حاضر آمدند و معروض داشتند که ای حضرت در حق من
و عافز ماینکه ادای حرف قاف از زبانم باحسن و جوه میسر گردد حضرت ارشاد کردند
که مولانا ادای حرف قاف عجب است که از زبان شما صاف بر نمی آید و با آنکه از
مدت بسیار و سالهای دراز با من صحبت دارید این معنی بر من منگشفت نیست پیش من
بالفاظیکه در وقتان است متکلم باید شد مولوی مسطور چند الفاظ که عجز و وسط و صد
آن حرف قاف بود بر زبان راندند گاهی گان عجمی گاهی گان عربی بجای او میگفتند
بیچگونه ادای آن میسر گشت حضرت آن طعام حصه خود را طلبیده پیش خود نهادند
و برای دعا اول دست خود کشاده بآئین حاضرین را ارشاد فرمودند چون از دعا
فارغ گشتند مولوی مسطور ام کردند که بیابان طعام بخورائش الله تعالی در انشای خود
طعام مرآت حاصل خواهد کرد و نصف طعام تناول نموده بودند که حرف قاف از لب
ایشان باحسن الوجوده ادا گردید آدمم بر اصل قصه که آخونزاده مذکور با فواج پیاده و
سوار بر جناح استعمال شتافته قدمی جناب والادریافته در اول مجلس شرف بیعت حاصل

بجز بنشیند عبادت نوبت
نفته و احوال این قضیه
حال نواب از غایت خشم و طالع
سرسخت که صاحب بود
بجانب این نوبت

۵۱
فترت که بگوشیده در وقت
خودش که با بفلک در او
که از سوزش در وقت آن
ماد صاحب در این ایام
بباید که در این ایام
شایسته می بقینه الم تعذبان
نام و از زنده انید بیگانه

دیکو نندن در وقت
بجانب این نوبت
بجانب این نوبت
بجانب این نوبت
بجانب این نوبت
بجانب این نوبت
بجانب این نوبت
بجانب این نوبت
بجانب این نوبت
بجانب این نوبت

عزم بالجزم لکنو نموده با مولانا عبدالحی و مولوی اسماعیل شہید مع یکدیگر امیان یکصد و ہفتاد
 نفر بودند لکنو رسیدہ بر شہید حضرت شاہ پیر محمد رحمۃ اللہ علیہ متصل حظیرہ آن مرحوم و مغفور در مکان
 کہ از بنا بر شاہ مسطور برای آن امام نام تجویز کردہ بودند در حل اقامت انداختند در آن
 ایام مبارک فرجام خلایق بشمار کہ اکثر ایشان سادات عظام و فضلائی کرام بودند شہر
 بیعت کامیاب دنیا و آخرت گشتند چون روز جمعہ رسید با مید استماع و عطا و تذکر خلایق
 کثیر از بڑا و پیر از وقت دمیدن طباشیر صبح نیز تا زوال آفتاب در آن مکان وسیع
 نوعی اجتماع نمودند کہ یاد اژدہ نام محشر میداد چون آن مکان اکتفا نکرد بر بام خانہ اژدہ بنا
 و دیوار با انبوه نمودند غرض عجب حشر و انبوه مجتمع شدہ بود کہ یکہ تا ز قلم در بیان میدان
 ہجوم عموم تاب یکقدم برداشتن نمیداد چون از ادا نماز جمعہ فارغ شدند علماء و فرائض
 کہ در بسط زمین کس با عدیل خویش نمی پذیرند و اکثر علماء شیعہ کہ پانزدہ مجتہد مذکور بودند
 بارادہ الزام و اعتراض متصل آن امام ہمام و خلفاء ذوی الکرام ہرگونہ بکشاکش تمام
 رسیدہ جا و مقام ساختند سید المجاہدین مولانا عبدالحی را برای بیان نمودن آیت از
 آیات قرآن مجید ارشاد فرمودند مولانا مرحوم در تفسیر این آیت و ذالنون اذ ذہب
 مفاضباً قطن ان لن نقدر علیہ فنادی فی الظلمت ان لا اله الا انت
 سبحانک الایۃ نوعی لب یعنی آن کشاوند و داو تفسیر بیان داوند کہ عوام را کہ
 می پرسد فضلائی فریقین انگشت حیرت بر لب نہادہ بعد اتمام و اختتام کلام بلاغت انجام
 با ہم گفتند کہ علم این علامہ و ہر و فرید عصر ضعف مضاعف مایانست بلکہ حق حقیق

المتحقق انصاف انست کہ
 عمداً خود با یکدیگر معلوم
 من کریم معلوم و حکم آن
 و بی عیب است و با این علی
 و بین ما ازین حکم کہ بیان فرمود
 چون محض است انصاف و
 وادی قدری نہادہ و ہر
 با برادہ قسم کہ تاہ تفسیر
 ازین سبب ذکر در تفسیر
 رسید و انجام یافت و انصاف
 المعدن استقامت و کرامت را
 روزی نواب مستور و اصناف
 و تفسیر و تفسیر و تفسیر

۵۳

کمال سہاحت و بلاغت کردہ
 طلبہ ارشد حضرت بااد و خلفا
 فرود و در کس کہ شاگرد ایشان
 برود و چید و فریب بودند و
 شب بل کسوت نواب مستور
 رفتند در مصافحہ و معالفت چون
 بہ مجلس نشستند بسی انصاف
 اجلہ عالمیان دولت بود
 از طلبہ کرام علوم ماری و معطل
 نمودند در ایستاد از اساتذ
 ازین سبب بیعتی پذیرانست
 یعنی این حدیث انجمن
 مولانا تفسیر نمودند مولانا
 لایعنی با سجاوت ہر آدم

این دو چون در بعضی از کتب مذکور است
 در این کتاب از باب اول در بیان
 در این کتاب از باب اول در بیان

عنایت کرده بودند آن مغفوره مرحومه آن نقد متبرکه را بدرجک نموده می پذیرا شدند
 که عندالاحتیاج هر قدر که در کار بوده باشد درین موجود خواهد شد وقت حاجت چند با
 چون آن درجک را بکشادند حسب الاحتیاج خود یافتند چنانچه در یکماه بمراه مستقره مبلغ
 هفت روپیه دستیاب گشت اتفاقاً در محفل شریف که بنده با حضرت والده ماجده خود بود
 عشاره و تبار سجاد داشت تذکره این نقد متبرکه که بمیان آن مایل مجلس با هم گفتگوی میکردند که در
 فلان شهر فلان کن سبب همین نقد متبرکه بر تبه امارت رسیده و فلان فقیر مستغنی گردیده
 باستماع این کلمات که از هر گوشه و کنار مردمان میگفتند آنحضرت بکلمات شکر باری تعالی تر
 زبان بودند که بیکبار توجه شده بوالده مرحومه این احقر خطاب کردند که ای همیشه صاحب
 خیال شما چیست والده صاحب خندان شده بعضی سانسند که از حصول آن نقد متبرکه
 چند بار واقعه عجیب و معامله غریبه معائنه کردم یعنی وقتیکه عندالاحتیاج بدرجکیه آنرا درو
 نموده ام میکشایم موافق احتیاج خود از آن می یابم حضرت باستماع این معنی بغایت متحیر
 گشتند و سر بسجود شکر الهی نهاده بعد ساعتی برداشته فرمودند که ای صاحب حال چنانست
 که شمار پیش آمدگر شما گمان کرده اند که آن یک روپیه دیگر مبلغان خواهد زد بلکه کسری
 را که این نقد میدهم عندالاحتیاج ایزد منان از خارج باطوار گوناگون و بانواع
 بوقلمون حاجتی اورامی بر آرد لیکن بموجب حدیث نبوی که کلام قدسی است
 انا عند ظن عبدي بنی باشما معامله ساخته اند و باین عزت و کرامت نواخته
 اند والده مرحومه میفرمودند که شنیدن این تفسیر و تشریح از آن روز بطوریکه معامله با دیگر

گنجد و در مورد و ابلا و نفاذ
 بلده الی آباد و غیر آن نوع
 سواد نتواند در سواد محض و در وقت
 و الا فایز نشدند بوجوب در وقت
 اینها نیست یکصد و هشتاد و نه نفر
 در دروس با طران و کائنات آن بود
 در آن نشدند در قطع این منازل
 چون از اول با بار آوراده نهند
 پیدا شدند بجزئی که ایاه قطع

نیازند که خلق آنرا از زمین
 و یا جمع کرده بیکبار
 در حاجت بتکلیف تمام
 بوضع و قریات خود که باصله
 اندک از راه میداشت باشت
 و تکلف میشدند و هرگز نیامدند

در این کتاب از باب اول در بیان
 در این کتاب از باب اول در بیان
 در این کتاب از باب اول در بیان

شماره پنجم از کتابهای کتب سنی
 کتابخانه جامع مسجد نبوی
 شماره ثبت در اداره از شماره ثبت
 شماره ثبت در اداره از شماره ثبت

شدند چون موضع ورود این قافلہ دبیہ ویران بود هزار تاشیح تک و دو از خانه
 کشاورزان مقدار دین کپچی هم رسید چون دیگر و لور کند هیچ بیگشت کرده دوزخ
 سبویها از خانه کانسری بمعرض اتباع درآمد بنا چاری کپچی مذکور در آن طبع گردید
 اکنون صحنه کجاست و قابها کوشق چایی که بروی کج بود صاف کرده و پاک نموده
 طعام مطبوخ انداخته با جمیع رفقا تناول نمودند چون ده پانزده مقام در بلده الایمان
 کردند خلیق کثیر از فقر و امارت بشرف بیعت مشرف گردیدند درین اثنا مکاتبات بسیار و
 خلیق بیشتر از بلده بنارس اطلب آن امام همام بخدمت فایز شدند بنا بر همین درخواست
 عزم بنارس نموده بعد بیعت بهشت روز بقدم سیمت لزوم خود خواص اهل بنارس
 بنواختند و در مسجد بسهر حل قامت انداختند مدت یکماه در آنجا مقیم ماندند و قریب ده
 پانزده هزار کس از قسم ذکر و انات بیعت نمودند در اثنای اقامت این شهر آنحضرت
 بجمیع رفقا برای دوام ذکر چه سر او چه جوهر آتاکه یا بیخ میگردند و همواره میگفتند این شهر
 مملو و شحون از ظلمت کفر و شرک است بانوار ذکر خود را منور کنید یک هفته از اقامت
 امام المجاهدین منقضی نشده بود که ایشان و رفقا که عبارت از مرشدان مبنی است بطور
 مستغنیان بجنور اقدس و اعلا آمدند و گفتند که ای صاحب زودتر ازین شهر بیعت
 شوید که در بیت و دیهان ماکه عبارت از ذکر و فکر است قوت تمام و قصور بالا کلام
 رو داده آنحضرت بلامیت بسیار و بوعظ و تذکره بیشتر آن گروه فجار و رحله کفار
 دعوت اسلام نمودند اما چون روز است قاب ایشان بختیم الهی محسوم بود سودی

این کتاب در کتابخانه
 جامع مسجد نبوی
 شماره ثبت در اداره از شماره ثبت
 شماره ثبت در اداره از شماره ثبت

کتابخانه جامع مسجد نبوی
 شماره ثبت در اداره از شماره ثبت
 شماره ثبت در اداره از شماره ثبت
 شماره ثبت در اداره از شماره ثبت

کتابخانه جامع مسجد نبوی
 شماره ثبت در اداره از شماره ثبت
 شماره ثبت در اداره از شماره ثبت
 شماره ثبت در اداره از شماره ثبت

از دست غدار حاصل کننده
 عظمت از بی بی مروان رسیدند
 آن ادراک این سعادت
 لب و از اول سعادتمندان
 قبول آورده نماند
 افعال بندگی بنده نماند
 دوزخ افضل اعمال اول
 دوزخ در اول سعادت

اگر بفضل الله تعالی در امر جهاد و قتال با کفار مشغول شویم از حج مفروض که اصل اصول
 دین است محروم و بجهت نصیب خواهیم ماند و جهاد که بنجله شاخهای اسلام است باصل مؤخر
 و مساوات نتوان کرد احوط و آسن بهمانست که اول حج او اسازم و انگاه جهاد و قتال
 پروازم بدین عزم باجزیم چند نشور لایع النور بنام ساکنان دینی و پهلوت و سهار نیوی
 شتمبر طلب ایشان برای آواج نگاشته و مولوی محمد امین سمعیل مغفور و مولوی مبرور
 عبدالحی را که برای آوردن قبائل امور بودند حواله نموده رخصت آن نواحی فرمودند
 چون این نامه سعادت شما به اهل ای آن بلدان بوساطت این مسلمان فائز گردید
 آنها باغ و عمار و غیره املاک خود فروخته کلمه اجمعون بدار الخلافت شاد جهان آباد
 بخدمت آن هر دو خلقی باشندین حاضر گردیدند و هر یک عرایض خود با محتوی باقی
 سعادت این خیر آن محضو را قدس و اعلی نگاشته فرستادند درین اثناء مکاتبات
 اهل کانیور و کوثره جهان آباد و کجوه و فتح پور و قصبه و ملو بطلب آن امام همام
 بضراعت و التجار تمام فرستادند درین وقت مولف این رساله بقصبه نصیر آباد بود و زمان
 سعادت عنوان بضمون اینکه خود را زود شتاب بقاقله مالحن کن که اراده سفر کانیور
 و از م و و ارباب سنت بطا سعادت اکثر درین دور و سیر وعده کرده است باید که بجز و وصول
 این رقمه خیر صمیمه بلا توقف و تسویف روانه این نواحی شوی بجز و وصول صحیفه که است
 شمول چون بخدمت و الار رسیدم ارشاد فرمودند که بر تو واجب و متهم است که بعد از
 نماز فجر تا اشراق و بعد از آن نماز عصر تا مغرب خود را از بختیشنی با سعادت و معذورتی

از دست غدار حاصل کننده
 عظمت از بی بی مروان رسیدند
 آن ادراک این سعادت
 لب و از اول سعادتمندان
 قبول آورده نماند
 افعال بندگی بنده نماند
 دوزخ افضل اعمال اول
 دوزخ در اول سعادت

ایم ناما سعادت
 حاصل نمودند از انجا
 که به دفع بر ما
 و بختین غلظت
 از شایسته است
 نموده که سیاب زیا و عقبی

کشتند بعد و در بلده کانیور رسید
 بر ایشان که در وقت حضرت
 از شایسته است
 نموده که سیاب زیا و عقبی

من از طرف ایشان بیرون می نمودم و در کعبه
 زین تمام ملامت نموده بود پس
 از او یک ابد و نواخته بودم
 که بار یکبار از کعبه از من
 شریف آوردند و در آن روز
 فلان خانه مولفان را سلام
 ادای بیعت است آنحضرت
 و از طرف آنها بیعت است آن

بین العالمین چون تفاوت ولایت و نبوت است منکر آن قریب کفر و منکر این بلا شبهه
 مبتدعه است حاصل کلام بعد و یک مقام از آنجا که چیده در کعبه شریف آوردند و در کعبه
 آن قصبه و کوشش کرد و در کعبه آنجا اقامت بود در آن شب اکثر شرفا و نجبا و باشندگان
 آنرا که عبارت از مهتران است شرف بیعت حاصل نمودند با مداد بر خاسته را بی فتیله
 گشتند چون دو سه مقام در آن شهر نمودند اکثر انبیا علی شهر خدمت شریف حاضر گردیده
 مرد گشتند در اثنای اقامت این شهر روزی از روزها بوقت مشغولی که بعد عصر
 مقرر بود قریب مغرب سر برداشته با صحاب بشارت دادند و باب زلال شکر این دستا
 زبان فیض ترجمان را تر ساخته ارشاد کردند که امر و زاین دستا
 و کرامت خویش نواخته و در جمیع اقران بلکه اسلاف ملامت فرزند و ممتاز ساخته بنوعیکه ارشاد
 شد هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد او را از جمیع مکروه دنیا و آخرت محفوظ و با تمام
 رضامندی و انعام خود محفوظ خواهیم داشت عرض کردم که ای کریم و رحیم واسعه
 اکرم الاکرمین میخواهم که آبا و اجداد مرا بشرف بیعت ما مشرف فرمای تا باین عنایات مستان
 و مفتخر سازی و دوسر روز در انجام این مرام توقف رود و در اثنای توقف از آنجا
 کوچیده رسیدیم آنچه درین ضمن نهایت ضراحت و لجاجت و سماجت بود باقصی نهایت تمسک
 رسانیدم و هیچ دقیقه از دقایق فرودستی و شکستگی فرو نگذاشتم که بیک ناگاه از جانب
 عنایت و الطاف نسیم امیدواری بربال آمال این شکسته بال بوزید یعنی تیر و عابودن
 اجابت رسید ارشاد گشت که فلان کس بزاز طرف آبا و اجداد تو وکیل ساخته او را بخوان

من از طرف ایشان بیعت نمودم
 از غایت سوره سوم در کعبه
 تمام ملامت نمودم
 از او یک ابد و نواخته بودم
 که بار یکبار از کعبه از من
 شریف آوردند و در آن روز
 فلان خانه مولفان را سلام
 ادای بیعت است آنحضرت
 و از طرف آنها بیعت است آن

جان بخش منی و سروری
 بیعتی دست داد که بیعت
 راست منی بیعتی که از جانب
 ایشان بیعت نمودم و در آن
 بیعت اکثر شرفا و نجبا و باشندگان
 بودند در آنجا بیعت نمودند

بوی خود آوردند آن انسب و
 از آن شما بیعت آن انگه و بیان
 زفات حضرت سر و کائنات
 علیه التحیبه و التسلیم چون بیعتان
 طرف رب العالمین علیه الصلوه
 و التسلیم بیعت نمودند که بیعت
 بیعت بیعت بیعت بیعت

شما عازم نظر منیدند

چرا اطفال و عیال خود را در اینجا

و طلب بیعت آنها را خود میگردانید

چون از کرم اسب و صولک

بوی خوشی که در میان دریاها

خداوند ابی ابن کعب تشریف آوردند و بی سلام شبارت دادند که امی ابن کعب مژده باد ترا که
 ایزد متعال مرا مفرمود که یا ابی ابن کعب و در قرآن کن ابی از ان حضرت پرسید که ای حضرت
 ایزد متعال تصریحاً نام مرا گرفته است چنان سوال ترا کردند آری ابی ابن کعب رضی اللہ تعالی
 عنہم از نهایت سرور و نور سوره در گریه افتادند و چندان شادمانی دست داد که خون
 شادی مگر بود مصرع از گریان بکار ما دشوار نیست آدم بر چهل سواخ و نگارش
 حالات فیض سمات آمدن کرامات که چون مدت یکماه در خانه فیض آشیانه مقیم ماندند اول
 ابلح علی و نوحی آن با قبائل و عشائر مقدار دو صد و چهل کس از ذکور و اناث با طفلان
 و ذاری بنیت حج حضور والا رسیدند و هر کس هر چه از قسم زاد راه همراه داشت پیش
 آنحضرت نهادند و قریب صد کس از نواح بریلی و دلمو و نصیر آباد و جالس و غیره مجتمع گردیدند
 بخدمت والا رسیدند و قریب چهل کس از برادران آنجناب بعضی فرود آوردند و اگر کسی
 با قبائل و ذاری مکرهت بستند و والده ماجد و جامع این رساله مع بر چهار پسر خود
 باز واج و ذریات ایشان کلمه جمیع رفیق و هم طریق گشتند و چون ابتدای این سفر
 وسیله الطفر در حینکه آفتاب در برج سرطان که عبارت از ماه ساون است جا داشته
 قرار یافته بود و عزم آنحضرت از راه تری سمت مشرق بندوستان که عبارت است از
 ملک بنگاله است جازم و راسخ گردیده بود روزی از روزها بیشتر مجالست مشرف
 گردیدیم و سلام کرده نشستم که حضرت پرسیدند بگو ای طالع م معیت داری عرض کردم
 که البته میدارم فرود آوردند و چون سه برادر شما با از واج و اولاد مع والده

باز فرمود متعال
 شنیدی کسی که
 سزاوار است که
 در راه
 در راه
 در راه

۴۱
 نام مسلمان یابل و طالب زبونی
 دست فاکتور و اصل نویسی
 گشت بسبب داعیه که مستور افلاک
 در پنج جوان نهادم و از مجلس
 تمییز افراشته بدیدم گامی
 گفتم و دستم از این کف
 که البته میدارم فرود آوردند

از آن انات و جبال
 و کرم اسب و صولک
 بوی خوشی که در میان دریاها
 چون از کرم اسب و صولک
 بوی خوشی که در میان دریاها

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مطلقاً ممکن نیست ازین پنج چه آید و ازین کلید این درکشاید این نقد را مبارک کنی
که درین وقت حاضر اند و در تقسیم اول چیزی نیانته اند بکسی از شاران ایشان بسیارند که
با هم قسمت کرده بگیرند و لوی صاحب بموجب امر شریف بجای آوردند نگاه کلاه مبارک از
سر برداشته باغوش نهاده دست بدعا بکشادند و فرمودند کاسی کریم کار ساز این قدر
مخلوقات را که بمعبیت این کمینه ساختی من بچاره را چاره ساز و لطف خود را با این چاره
بدرقه الطاف و انعام خویش همراه کرده بمنزل مقصود فائز گردان بده از ان باغ شکر
روان گردیدند در اثنای راه دلمو که بنده با بل قافل گامی سوار و گاه پیاده هر دو
میکرد گفتگوی عجیب و مقالات غریبه برگوشه و کنار می شنید و در جواب یکی از آنها
دم نمی کشید یکی با بدم خود میگفت که ای یار اینقدر خرج همراه دارم و آن خرج جز دو سه
منزل کفایت نخواهد کرد و او جواب میداد که من عشر عشر تو با خود ندارم خداوند که بر من چه خواهد
گذاشت دیگری در جواب آن متکلم بانگسینزد و میگفت که از خرج بگرد روز چه جای
گفتگوی بیانت بنده حیران است که در آن شب ساکین و فقر که دانگی بکف ایشان
نیست چون بمنزل خواهد رسید فطرا ایشان از کجا خواهد گردید هر وی متوکلی که
منصب ندیمی با سیدالمرادین میداشت از سماعت گفتار ایشان طیره شده بر ایشان
خطاب کرد که ای هرزه در ایان این چه گفتگوی است همین خیال باطل چرا قدم نمود
بدین سفر مبارک بگذارند که می که همان عالم را که بخانه دوست و دشمن فرود می آید
چماچما سفره انعام و اکرام بکشاید آه و آه ای ایشا بصبر آن را که عزم خود بر آخانه فیض ایشان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسیار و گفتار ایشان در این باره بسیار است
 حضرت ایشان فرمودند که ما در این باره
 بسیار از شما سزاوار است که بفرمایید
 ما در این باره بسیار از شما سزاوار است
 ما در این باره بسیار از شما سزاوار است

که یکناگاه دو سوار تیز رفتار از فلک دوار که قریب پنجاه کس پیاده ایشان همراه بودند
 از دور بهلال آسمان وارد شدند و مسافتی که مابین ما و ایشان بود قطع نموده بیک
 طرفه العین در آن باغ رسیده پرسیدند که حضرت کجاست و دو سه کس اشاره با نظر کردند
 اینها بخدمت رسیده بعد تبلیغ سلام و ادای مصافح و معانقه فایز گردیده بر همان سبزه
 نوحیز که رشک سبزه فردوس و خلد برین بود و حضرت بران نشسته بودند بواجبه شریف
 با و اب تمام سلام نموده نشستند و اول کلامی که از آن دو کس سخن بیان آمد این بود
 که ای حضرت اول ما به عقیدت مشرت فرمایید و بخواهی آیت کریمه فاحکم بیننا
 بالحق قضیه و مناسبت این ما و ایشانست برستی فیصل کنید بموجب درخواست
 آن هر دو کس قبه ایشان بر بزم بیعت مزین و محلی فرموده دستهای مبارک برای دعا
 در حق ایشان و دیگرگان که حاضر بودند بر کشودند و مرکب همت در میدان سماجت و
 سماجت جناب قاضی الحاجات جولان داده باقصی الغایت مسکت نمودند بعد بان
 هر دو کسان فرمودند که مناقشه و شایره که فیما بین است بیان نمایند چنانچه هر دو
 برادر حقیقی بودند و اول برادر بزرگ ایشان معروض داشت از روزی که آوازه قدوس
 بیمنت از دم جناب گوش زد این نیازمند گشت از همون روز به تئیه ضیانت والا
 مع تمام قافله شریعه مشغول و مستغرق بودم باسید آنکه ما حضری طیار ساخته در اول
 منزل این سفر مبارک پیش ملازمان والا نماده فرق عزت بفر قدین رسانیده
 بهودی کونین حاصل نمایم امروز چون بطیاری طبع آن مستقد گشتم این کس آمده

استقبال بخدمت آن
 استقبال هم دو کس نشان میداد
 اینها بخدمت در باره ایشان
 اینها بخدمت در باره ایشان
 اینها بخدمت در باره ایشان

۹۱۲

این حکایت که در کتاب
 این حکایت که در کتاب
 این حکایت که در کتاب

این حکایت که در کتاب
 این حکایت که در کتاب
 این حکایت که در کتاب

دستخوار با کمال نفس و
 زاری و بجا بستن زاری
 لایان و نالان بفرشته دست آن
 شایسته آن گرفته در میان شاه
 اجازت رخصت داد و پیوسته از آنجا
 ابودردی بود در کون
 دانه آن جان بجا نماند
 میت او بود رسیده نام بر

از خانقاه مغرب پا بیرون کشیده مانند او تاد و ابدال در چهار گوشه عالم تماشای نظاره
 آیات اسد بجزوای فانظر الی آثار رحمة الله بهر گوشه و کنار ستلاشی و متر و در گویند
 منشی سبوق الذکر در آن مقام وحشت انجام که مملو و مشغون از چراغان و قنادیل که خیالی
 محض از اجانب و اقارب بود دست آن شاید رعنا گرفته و در خانه بسته بر سر پریش و
 نشاط جا کرد و حال آن دو کس بمصدق این چند ابیات مؤلف رساله است مثنوی

یکے چون ملک دیگری چون پری	یکے بوج شد ماه با مشتری
یکے کاسه و دیگری بے بسا	دو گوهر بیک کان نمودند جسا
بہ تہ شقاوت و گر خار چین	از ان دو یکے را سعادت قرین
یکے چون خزان دیگری چون بہا	یکے همچو گل دان و گر همچو خار
ز ایان و گر دیده بر دوختہ	یک از سمع ایمان بد افروختہ

چون بازار عشوه و ناز نیما بین آن عاشق جان بلذ و معشوق دلنواز طنز نگرا
 گشت خریداری مشتری برضای فروشنده متفق گردیدہ شیشہ شراب از طاق
 آورده با ساتکین و پیالہ بیک کرسی نہادہ خواستند کہ با ہم بنوشند کہ دفعتاً با
 آنکہ چند دروازہ آن مکان بسان بہفت خانہ زلیخا سدود و مقفل بود و معقوف
 وار جناب سید المجاہدین رسیدہ بر کرسی کہ مقابل کرسی ایشان دور نہادہ بود
 انگشت بدان نشستند آن یوسف دوران چون بتامل تمام و تفکر مالاکلام سخن
 نگاہ کردہ بتاخت شیشہ و پیالہ و ساتکین را بر زمین زد و بکلمات تسبیح و تملیل

میت او بود رسیده نام بر
 دانه آن جان بجا نماند
 ابودردی بود در کون
 اجازت رخصت داد و پیوسته از آنجا
 شایسته آن گرفته در میان شاه
 لایان و نالان بفرشته دست آن
 زاری و بجا بستن زاری
 دستخوار با کمال نفس و

از دریا مشرق ظاہر گردید
 جناب سید المجاہدین در
 با عام تر شریف آوردند
 از روز منشی مذکور بطریق
 سفر بہ بہرہ سلام بہ
 حاجت خیر انجام بہرہ باب

دانش گشت حضرت از حالتش
 نقشش نمودند و امر کردند
 رسان بلاغات منشی
 پیوستہ کلام و تقاضا
 و مومنی از جبار سلام عالی
 حاجت حبیب منشی
 شیشہ صبح وار کہ بان کریان
 پیش ایشان بجاں تفصیل

این سالک در شش ماه
بسیار نیکو کار کرده است

نموده که فیضیاب از عظمیای
عبدالحی صاحب سبزه دیدار از کفر

بمبند سبزه گفتند و عادی سبزه
دران ضمن این بود که هر چند

دران ضمن این بود که هر چند
سرسلمان میگفت بعد از روز

بمعرض تبیان آورد و بعد از آن گفت که بگرام رو که آبرویش بجاک مذلت در خواری
شد در آن محفل عالی که محل مقصد صدق ابل یانست رو آرم آنکس سادرت نموده در جو
گفت که اولیا رندا و پیشوایان راه پد امطرح انوا زامناهی و اخصل الخواص خلیفه الهی
بستند اگر ادرات صادق و عزم توبه راسخ داری مضمون این رباعی ابد رفته خوشتر
نموده قدم جبارت بر کثار رباعی

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ
این در که مادر که نو میدی نیست

گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
صد بار اگر توبه شکستی باز آ

منشی مذکور بجزو اصفا را این نوید فرحت جاوید از سر قدم ساخته بجلوس الاحاضرت
و بجزو بروی بان شمال نورانی لرزان و گریان بر پای حضرت افتاد حضرت
بر داشته در کنار گرفتند و تسلی و سکینت داده به پهلوی خویش جادا و ند در مدت هفت
و عشره این خبر به خاص و عام منتشر گشت و ساکنین آن بلده عظیمه تا مدت دو ماه هر
قریب هزار کن بیرون بیعت بهره یاب میگشتند رفته رفته چندان هجوم عوام و خواص
گردید که در شش پاس فراغ بجز نماز پنجگانه دست نمیداد تا باکل پوشش چه رسد و چون
اجماع خلاایق بر روز از احاد و عشرات بل از الوون کثیره متجاوز گشت مکانی وسیع
متصل مکان آنحضرت بود آنرا از مردمان ملو و مشحون می ساختند و چون پر میگشت حضرت
در روز و از تشریف ارزانی فرموده بیعت هشت دستار را و کرده به گوشه و کنار آن مکان
بدرست با عین سپرده الفاظ بیعت مبارک را مانند الفاظ اذان با هنگ بلند تلقین میفرمودند

سنت ختنه بر و جاری میفرمودند
و ختنه نوبتی بقدر است و هیچ
مختومان طیار بود
و عید برای مختومان
باز نام تمام و آسایش مالاکلام
دران سخن و باوای خود میدادند
و در پیاده و واژه کس

۷۵
فاظ برای خدمتگذاری
ایشان میقتین بودند چون
مسلمانان بنظاکه که نخل اول
ایشان که پدر و مادر ایشان
میگفتند بطریق اسلام باشد
دمن بعد به زنی که با یوسف
و هم رفت او میفرمودند و آنرا
کافرانند و اصاب و مطلقان
کلامی را می آید از آن
تند کلام استین با معنی
تلقین بودند که با عین
با بعد از از بیعت صد
بنا به گاه که از زبان
بمعنی که از زبان

که در غلظت و کثرت از آن فرجه
 که در غلظت از وی اندر فرجه
 که در غلظت از وی اندر فرجه
 که در غلظت از وی اندر فرجه

و احوال نکاح از زن و مرد گفتیش میساختند ز نیکه بی نکاح بامرد خود و معامه زنان و شوهری
 داشت اگر در آن محفل حاضر بودی سنت نکاح برایشان جاری میساختند و اگر از آنجا
 حاضر نبودی او را بتاکید تمام حاضر ساخته الفاظ نکاح را تلقین فرموده رخصت میدادند
 و اگر احضارش ممکن نبودی بتقید فرید مامور شدی که الآن بدون نکاح همیشه نشوی
 و شایق عمو و شدید از وی گرفته رخصت میکردند حاصل قصه هر روز و زودت
 شش بیاس بر مردمان این قماش سنت سنیه نکاح جاری می بود و احرام در بلده
 عظیم آباد و کلکته از هر محله متواتر و متوالی خبر رسیده که چون بالعین مستفیدین بیعت
 گشته بسکن و ماوای خود جا گرفتند هر سینه مستفیدین خود را جمع ساخته صاف صاف بآبنگ
 بلند میگفت که بر کس که از شما یان سید المجاهدین بیعت کرده باشند با من بگویند که سوگات
 برادری با وی جاری خواهم داشت و هر بنا بنیامی که ازین کحل هدایت محروم خود را
 خواهد نمود او را بزند و و فرنگی خواهم انگاشت و احکام برادری یک قلم از وی مقطع
 خواهم نمود جز شرط و حجت تمام است چه گویم و چه نویسم که بعد از سوح این سانحه عجیب
 گونه هجوم در دایره آنحضرت شبانه روز مهیا و موجود بود که خامه بریده زبان از نو
 تفصیل این اخبار اگر چه اندک از بسیار و شتی نمونه از خروار باشد از چیز امکان بیرونست
 و در هر هفته چون سید المجاهدین مولانا عبدالحی را که برای وعظ گفتن مقرر بودند روز
 شنبه و روز مبارک جمعه بعد فراغ نماز ظهر که اول وقت فراغ میشد تا نماز شام چنان
 شمع هدایت و ارشاد می افروختند که خلایق پروانه وار بران میسوختند بیات را رقم

که بدست در آن کپی بیانی بود
 که بدست در آن کپی بیانی بود
 که بدست در آن کپی بیانی بود
 که بدست در آن کپی بیانی بود

گفتی که عهد نبی تازه است
 جو در کز نبی آمد اندر کلام
 علیه الصلوٰة و علیہ السلام
 از نبی باز از اسرار جهان
 نطفی گردید هر یک با دم
 نمود در آن بلده عظیمه
 از شان آن بلده عظیمه
 با ده فرشی بگر سیدان کبار
 بر که فرقه سیدان کبار
 و از غمبه حصول نیست
 باقی چون در اصل نیست
 و از غمبه حصول نیست
 باقی چون در اصل نیست

که در غلظت از وی اندر فرجه
 که در غلظت از وی اندر فرجه
 که در غلظت از وی اندر فرجه
 که در غلظت از وی اندر فرجه

اب العالمین است در انشا رحمانی و محمود و نور محمد و خلیفه
 اینست در سوره مائیک است که ابوالبابی فی
 انما یزید فی علم و کرامت آدم صغری
 در انشا رحمانی و محمود و نور محمد و خلیفه
 اینست در سوره مائیک است که ابوالبابی فی
 انما یزید فی علم و کرامت آدم صغری

نوازن بساخ بهساران هزار
 همه غسرت در بحر صدق و صفا
 به بین سوبو صنعت کبریا
 بهین حیرتم رهبر و غمگسار

ملا یک سج در ان بے شمار
 به تسبیح و تهلیل حمد و ثنا
 یکے گفت اسے زائر اندر بسا
 بچشمش درون رفتم آشفته وار

عیناً و شمالاً تا گمان در نظم
 آمد از دوز و امانه شمالی ایچہ
 در دوز و عفویت در پوش
 طاقاطراق شمشادش در
 خودت ز نامهای سعیدین

چون درون رفتم و مقدار دوسه پرتاب تیر راه طی کرده شد دیدم که شخصی
 بر کرسی مکل بجوهر تابدار دیو اقیات آبدار که هر دانه ازان بخراج هفت قلم
 می ارزیدنشسته است و جمالی دارد که عقل و صفا در وصف او ببادیه حیرانی و
 پریشانی
 قلم بریده زبان بار تمام شمه از تو صیفش مانند مال قلم لاغر و

لرزان و بر خود پیمان مثنوی

چو تابنده خورشید در نیمروز
 عیان از رخس قدرت کردگار
 به تب لرزه و ایم سہیل بین
 عیان سنبستان بگرد سمن
 ملایک و را ساخته سجده گاہ
 نہ سادہ دو صد مہر حیرت بلب
 سلامی نمودم بان کشت کیش
 شدہ حیرتم جملہ بیرون خرام

فرزان رخ خوب آن دلفروز
 غلط گفتم اعجوبہ روزگار
 ز شمش عرق ریز گل در چین
 دوز لفتش بگرد رخس حلقه زن
 رخس سادہ از ریش و سبت چوہ
 ستادم چو پیش و لے با ادب
 مرا خواندہ نزدیک رفتم چو پیش
 بخندید و دادم جواب سلام

باصدویل و شورازان
 قمری ملک بالاسیرت بچہ
 ازک ملاحظہ عقل و شعور
 از کلخ و ما غم پر و از کرد
 و کیا بچنان مالک از دست
 دادہ چون سائہ بربین
 ری نشین یکیک کن مصلحت
 ای سادہ بود و ما سور ساخت
 کہ این مہوش با خستہ از دوزانہ
 بین بربنا بوشن نشسته
 و بساط گفتگی سنا بد قنطار
 حساب حکم پرورد و ازہ بین
 کائنات چون غم پرور
 کلستان نیم پرند

و از آنجا که این کتاب در میان
مردمان بسیار مشهور است
و از آنجا که این کتاب در میان
مردمان بسیار مشهور است

جان رفته به تخم باز آمد و طائر هوش و خرد پریده بر جرم دماغ کمال خرمی و سرور جا گرفت
چون دیده ناظر تماشای آن مکان فرحت نشان بگماشتم مکانی دلر با پر از اشجار
میوه گوناگون چون یار یار در هم آمیخته متصل آن بجزوهای سرشار معانه شد ابریات

هر گل چو چهره رخ تابدار است
هر پنجه چو لعل در بدخشان
چون سیم گداخته درخشان
با هم بصدای مهربازن
سرسر همه محمد یزدان

باغی که کد پورش بهار است
هر میوه کو اکب است رخشان
آب هنرش چو آب حیوان
مرغان بدرخت او نوازان
در عقل و خسر دیان نهان

اگرچه تماشای آن بستان که نظیر و حدیث در ممکنات سفلی امکان ندارد و سیر
و آسودگی حاصل نبود بجز کم ضرورت پیش کرسی نشین آمده به تفحص و تفتیش لب
کشادم که برد و مکان متضاده حسیت و نام چه دارند گفت یکی بهشت برین
است دارالقرار مومنین متین برب العالمین و دوم زندانخانه کفار شرار که
در عبادت اصنام مشغول و مصروف می باشند که از زمره کفار فحاشی و دور
عالم اختیار سکونت داری خویش را ازین مکان بهیبت نشان محفوظ و در امان
دارد اگر یک اهل ناگهان در رسید از هیچ توبه و انابت و لجاجت و ضراحت سومی
و بیبودی نخواهد بود و ابدال هر دست ثعابن مالان و مجوس این مکان قباح
تو امان خواهی ماند ز هزار ز هزار دینی که داری دست بردار و در احاطه اسلاسیا

بجای آنکه در این کتاب
بسیاری از کلمات
بسیاری از کلمات
بسیاری از کلمات

بسیاری از کلمات
بسیاری از کلمات
بسیاری از کلمات
بسیاری از کلمات

بسیاری از کلمات
بسیاری از کلمات
بسیاری از کلمات
بسیاری از کلمات

ام جہای فیض بسیار در
 ام جہای فیض لطف و جمال
 ام جہای سید احمد امین
 ام جہای فیض امین
 ام جہای امین دینا دین
 ام جہای فضل باب العالیم
 ذرہ شرف و شرفین با اہل
 نکل بود گشت علی بہار

قصہ کوتاہ چون صبح دید و از خورشید عالم تاب کفر و ظلمت یکسو گردید نزد یک صاحب
 ڈاک رفتہ بعضی سانسیدم کہ مراد و از دو سواری ڈاک بگلکتہ باید رسانید آن شخص
 روز دوم بر ڈاک نشستہ در عرصہ چهار روز فائز گلکتہ گردید و بچرو و وصول در محل
 خیر شمول رسیدہ بعد از اسلام نذر گزارانید بے اختیار بیارے آن زبده الاخبار افتاد
 و طوفان گرید کہ یاد از طوفان نوح میداد و سر داد حضرت تسکین و تسلیش فرمودہ شد
 را تا دید در آغوش مرحمت جا داده حالش پرسیدند آن سعادت مند قصہ خواب ہر اس
 صواب خود را کہ ہزاران ہزار کس از خواب غفلت بیدار میساخت بکمال تفصیل بیان
 و بیان در آورد و بعد از آن تکلم کلمہ شہادت گردیدہ در حجر کہ اسلامیان
 در ذرہ ایمان بکمال نشاط و انبساط درآمد و بعضی والا رسانید کہ ہر چه احکام اسلام
 ضروری و لاریبی باشد اجرائی آن بر بندہ در بیغ نداشتند حضرت ہما وقت مزین
 خاتن را طلب داشتہ صلاح چہرہ او بطور اسلامیان ساختند بعدہ مخون نمودہ در
 زمرہ مخونان جا داده دوسہ خادم برای خدمتش بگماشتند چون جراحت ختنہ بصحت
 انجامید لباس فاخرہ طبع ساخته بجنور والا آوردند و بشرف بیوت مشرف گردیدہ بہر
 دوسہ روز نقد رخصت از حضرت بکف گرفتہ باز بسبیل طح اک عازم دیار خود گشت بہایت

مقدار بہت بود فصل بہار در
 گذار گلکتہ ابواب بہار است مفتوح
 داشتہ بعضی سانسیدم کہ مراد و از دو
 بطریق کہ ایہ معارف نمودہ و دانند
 ہزار روزیہ نول آن معارف کردہ
 دم ایک بار اہل قافلہ تقسیم نمودہ
 دیہم از ایک شخص را را

و برای زاد راہ این سفر سلیبت
 الطفر بقیبت و از وہ ہزار
 سیدہ نیکبات از گم گم و بیخ
 وغیرہ خرید نمودہ بر ہر جانب
 تقسیم نمودہ و نشانہ و جہان
 بر باقی کہ ناخدا این سید

چون بہاران شد سوی آن انجن
 صدر آراے سلمانی شدہ
 بود بیگانہ ز اہل راز گشت

چون خزان آمد ز شہر خویشتن
 بود ناری طرفہ نورانی شدہ
 کلخن آمد چو گلشن باز گشت

عبد الرحمن حضرت مولی بود و
 ان داد و ساکن بندہ بود
 و با انات و بکوز و انقی
 و بی بی با اطفال و عاری
 و با انات و بکوز و انقی
 و بی بی با اطفال و عاری
 و با انات و بکوز و انقی
 و بی بی با اطفال و عاری
 و با انات و بکوز و انقی
 و بی بی با اطفال و عاری

بنازده باشد و سنگلاخ در آن زمین بسیار است
 و اینان یعنی از این است و در آن زمین بسیار است
 و در آن زمین بسیار است و در آن زمین بسیار است
 و در آن زمین بسیار است و در آن زمین بسیار است

بارمی آرد و تا چهار پنج سال میماند بعد درخت خشک میگردد و کیفیت ثمر آوری
 این درختها با انواع شتی مقرر و معمول است یکدرخت شکوفه وار و دوم نیم رسیده
 و سوم میوه هایش تمامی و کمالیت رسیده مالک خود را بر خود دار میدارد و برگ تنبول
 و شالی اقسام و انواع برنج یاد آور از نعمت جنت نعیم است و کثرت موز که عبارت
 از کیده است زیاده تر از خس و خاشاک شبانه روز فیلان میخورند و چون جنگل تهر
 متصل آن بلده است فراخی بهرم بلکه وجود چوبها که بکار عمارت آید بخوبی بهم میرسد
 و در هر خانه ده دوازده درخت فلفل سیاه چنانچه در ملک مادرخت بقولات بخانها
 میباشند در آنجا است بعد دو سه روز یکدسه آثار فراهم میکنند و درخت آن شلخوار
 نیست بلکه ذی تخم است و ضرر و عات هیل سپید بسیار است و نار جیل و فوفل بسیار است
 و فراوان فراوان است برای خریداری همین اشیا جهاز مادری بندر میرسد و زیاده
 این ملک بجهت آنکه با سنگلاخ پ اتصال دارد سنگلاخی است که صلا و مطلقا نفهم
 نمی آید و بدون ترجمان کارروای نیست مقدار دو هفته کثرتی کم یا زیاده اتفاق
 اقامت افتاد بعد از آن بر جهاز نشسته بطرف حجاز روانه گردیدیم و چون از
 دوازده طیبیا که هر یک از آنها بنا در دریا شوراند قطع نموده در جزیره سیلان که
 مرورید سیلانی از اینجا بهرسد و این جزیره وسیع و وسیع واقع شده و دار السلطنت
 این جزیره سنگلاخ است و مبط آدم علیه السلام همین مکان است بر جبل اول
 که از تفاسیر جمیع جبال ارض ارفع و اعلی است و از زمان پاستانی زنجیری عظیم نشان

بنازده باشد و سنگلاخ در آن زمین بسیار است
 و اینان یعنی از این است و در آن زمین بسیار است
 و در آن زمین بسیار است و در آن زمین بسیار است
 و در آن زمین بسیار است و در آن زمین بسیار است
 و در آن زمین بسیار است و در آن زمین بسیار است

۹۴

بنازده باشد و سنگلاخ در آن زمین بسیار است
 و اینان یعنی از این است و در آن زمین بسیار است
 و در آن زمین بسیار است و در آن زمین بسیار است
 و در آن زمین بسیار است و در آن زمین بسیار است
 و در آن زمین بسیار است و در آن زمین بسیار است

بنازده باشد و سنگلاخ در آن زمین بسیار است
 و اینان یعنی از این است و در آن زمین بسیار است
 و در آن زمین بسیار است و در آن زمین بسیار است
 و در آن زمین بسیار است و در آن زمین بسیار است
 و در آن زمین بسیار است و در آن زمین بسیار است

جان ز شتر زنده در آسین
 زان شتر و هم ز غدا و نمان
 زان شتر و هم ز غدا و نمان
 زان شتر و هم ز غدا و نمان

گفت پئے مادوسه اشتر بسیار
 گفت که جای شتران زین محل
 گریه دم قوت پایم کجاست
 چونکه شنیدند رفیقان چنین
 مضطرب و گریه کنان زار زار
 دست برون آرد که وقت دعاست
 گفت پشاه سن و تمان داور است
 او همه می بیند و دانند
 لیک بخوانند درین مضطراب
 کس عدو خودند سپایان رساند
 گفت نگه کن توبه پاپایان کوه
 باد و شتر بان گفت شان چهار
 چشم خود آنسو همه می دوختند
 چونکه رسیدند همه اشتران
 کین شتران گریه برایه دبی
 گفت یکے بهر کرایه و هم
 یافتم آن اشتر و گشتم سوار

تا همه گردیم بر آنها سوار
 هست بے دور و راه ارجیل
 هر قدم این دم بدم اثر دهاست
 هر همه گشتند نهایت حسرت
 جمله گفتند از ان غمگسار
 غیر دعای تو پشاهم کجاست
 آنکه بهر حال مرا یا و راست
 هر چه ضرور است رساند مرا
 سبع مشانی همه کس هفت بار
 کادمه یک مژده ده و در فشانند
 چهار شتر با هم فسر و شکوه
 این طرف آیند بلا هوشدار
 شمع طرب یک بیک افزوختند
 کرد تخلص یکے از سار بان
 منت و احسان بسرمانی
 منت و احسان ز چهره بر نهم
 نورم و خندان جو گل نوهار

پس نبودند و از اینجانبان
 باز زنده ازین برده از
 چون بر قاضی رسیدند باز
 باز زنده ازین برده از

۸۷

حاکم آن شتر و میفمان او
 جمله بگفتند که این با چرا
 رفته ز افضل خنابرها
 کرامت می بشمارد و بلورد
 در زمینش شتر و این ساربان
 نیست درین شتر عیان و نمان

از زنده ده اکلان کشته ام
 از زنده ده اکلان کشته ام
 از زنده ده اکلان کشته ام
 از زنده ده اکلان کشته ام

بیت پاینده کنون از کتب کهنه
 نعت ازینده کنون از کتب کهنه
 زاری خاندان بعبادت کبریا
 زاری خاندان بعبادت کبریا
 زاری خاندان بعبادت کبریا
 زاری خاندان بعبادت کبریا

راهی گردیدند و بوقت صبح در تریه جدّه فروکش گردیدند تمام دعوت در آنجا مقیم ماندیم تا
 گمان بر محل نشسته در مقام حدیث پیوسته که در شان آن نزول آیه کریمه لقَدْ مَضَى
 اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَأْتِي جُنُودُكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ
 السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا وَمَا وَعَدَ اللَّهُ كَثِيرًا الْآيَةُ فِي سُورَةِ فَتْحٍ وَارِدِ
 شده رسیده در آنجا امام الهادیین با جمیع یاران بدعا مشغول گشتند و برآمزش جمع
 قافله بکمال ابتهاج و تضرع و خشوع بجناب و اسباب العطیات مسلت فرمودند باز از آنجا
 روانه شده بوقت نماز صبحی داخل حرم محترم که عبارت از مسجد الحرام است گردیدند و بجز
 رویت کعبه معظّمه داد الله لها شرفاً و تعظیماً عجیب گونه حالت برشتاقان جمال با کمال آن
 بیت ذوالجلال طاری و ساری گشت که قلم بریده زبان بنوشتن اندک از بسیار و شی
 نمونه از خردار جگر چاک و قاصر است حاصل قصه بیای آن مقام ذی الاحترام تا عرصه
 دراز در ساجات بجناب قاضی الحاجات هر کس از روی دل میخواست و از کثرت
 بچاک و زاری و ابتهاج و بقراری یاری حرف زدن نداشت و آن امام بام سرگشته
 کرده آمین آمین میگفتند و گوهر مضمون این ابیات بآبیده می شغفتم ابیات

شکر که تا کعبه رسیدم کنون	لقمه ز خوانش بخشیدم کنون
محت ما جمله بی پایان رسید	این دل مشتاق کنون آرزید
بیت خدا گشت چو ما را مکان	ما همه میمان و خدا میزبان
سفره نعمت پئے ما برکشاد	جمله مرادم بر ما نهاد

بیچ اصار و دیار و زمین مکان
 مال زبان رسید و چشم بکم
 بین با چنگاه زمین تماش
 بدیده راست میگویی نیکو
 بنده این موسم دل انداخته
 تبسم عطفت بخلق نوره

91

دوره گفت نماز طوان بنام
 ای کایم علیه السلام اول
 از بجزد الحرام از راه باب الصفا
 کردن شده در قضا صفا
 آده داخل گردیدیم دهنت
 بار در بیدار صفا دم مسجین
 در سلیمین و بکون بکمال
 از توفیق دل می بیند با بیده
 ای باینده و نذنا با بیده
 بکنان تا بین آن امام الیه
 اب الابرار الیه ز طلال
 ای باینده و نذنا با بیده
 ای باینده و نذنا با بیده
 ای باینده و نذنا با بیده

بسیار با احترام و تعظیم
 در این ایام مبارک که در آن
 انعام صلوٰه الزمان جاریست
 برای اداء نمازها و سایر اعمال
 بسیار مستحب است که پیش از آن
 بسم الله الرحمن الرحیم گفته شود
 از بعد از این است بر قدر و قدر
 بیتی آمدند بعد از آن که بگویند

سزاشی است و بعضی تصریح عبارت از کم کردن مویهاست مودی ساخته از احرام عمره
 بیرون شدیم و هر کس بر چه لباس داشت پوشیده تمام جماعت در مسجد الحرام است آن
 امام امیر حاج عالی مقام رسیده با هم شستیم و مبارکبادی با یکدیگر میسرانیدیم چون مضمون
 ما با اشاره امام هم چند مسکن بطریق اکثر اقبل ازین گرفته بود بجز آن سید عالیشان
 هر کس که لیاقت آن مکان را داشت مسکن و ما وای خود ساخت تاریخ و صواب است
 شمول قافلہ در بیت احرام بست و هشتم ماه شعبان المعظم سنه یک هزار و دو صد و سی و
 از هجرت خیر البشر علیه التحیته من الله اکبر بود چون هلال ماه رمضان المبارک بروج
 چرخ دوار نمودار گردید گویا مفتح ابواب عبادت برای ارباب سعادت رسید
 بجز در وقت هلال خادمان مسجد الحرام از قنادیل و مصابح چنان از فرخندگی افلاک
 از رشک و حسرت آن مقام بصورتی نقل گشته اند که گویند که اکبر را میسوخت و هزاران چشم
 امید بر تریزین آن مکان چشم میدوخت قطعه

و می بین الصفایم آمده که تا
 اول دست بیدار شدن
 میگفت بعد از آن که جماعت
 براه امام شافعی ادا نموده بجا
 خود میفرستند امام الحجا بدین

در شبهای جمعه و دو شب
 از ایام که بنوعی
 کردند از تاریخ
 که در مسجد الحرام
 ماندند و بجز در وقت
 میدان نظر عباد و صلوة التائب

تا که درین بودی این خوش بیت رب العالمین
 کاش چون مردم خدایمانی در زمین
 یا که جوش شکر پروانه را بر شمع بین
 گاهی از طرف شمال آینه در مسلمان
 خلق عالم میرسد در وی اطراف زمین
 ابر هر یکبار زوگر دید بانگبت قرین

آسمان میگفت این کاش می بودم زمین
 شکر املاک با هم گفت گو میداشتند
 در هر دوکان چه قناد چون جوش گس
 گاهی از مشرق که از مغرب که از جنوب
 نعره انا سمعنا قد اطعنا را ز نمان
 شکر اصحاب نبیل از بهر او شد سنگسار

بجانه نقیض شایسته خود نشانی
 از زانی و اشتند بنوعی
 و نقیض در این مکتب
 خانه واد اصلوه بنوعی
 واقع عجبید در بیت محمد و صد
 شکر و الله مولانا محمد
 همین بطون بنصبه بنوعی

اور اب پیش سوالی منہ
 بیت از سر خاندانم کشیدند
 این شهید نام دارا شهبان
 بنیادی این مکتب است
 کاشی خدایان عقده ام ازین
 کاشی خدایان عقده ام ازین

ظهور یافت چنانچه این حکایت منظومه از ان خبر میدهد حکایت

ام اسمعیل مولانا شهید
 حج عمره کرد جانش آرام یافت
 بعد چندین روز او بیمار شد
 در کیون آمد چو آن بدر نیر
 جملگی ندبیر با انگفتند
 آن معاجین و سفون و آن شراب
 از حیالتش چونکه مایوس آمدند
 بود مولانا شهید ارحم بند
 شب نحفتی روزنا سودی همین
 بود آن ستوره مخدومه
 داشتی بیعتش انکار ما +
 نوش بود آن نشی می پنداشتی
 بار باز و گفت مولانا شهید
 خیز بیعت کن بخور نماه او
 تیره گشتی مادرش چون این کلام
 باز گفتی کای پسر زینسان گوی

همسره سید چو در مکه رسید
 صید مقصد یک بیک در دام یافت
 ملاقتش شد طاق و لبین ناچار شد
 چاره کردندش طبیبان کثیر
 از بهر صد رنگ رنگین رشید
 بود در حفتش بسان زهزباب
 جسد مالان دست افسوس آمدند
 روز و شب در خدمت او پابند
 همچو ماه از غم بفر سودی همین
 از نعیم سیدم محروم
 مینمود این گل چشمش خار با
 نور بود آن نار من انگاشتی
 مادر این طرفه خوان از حق رسید
 هر که نخورد آه برو که داو
 گوش کردی زان شهید نینا
 کس غلام خود نسا زد پیشرو

در مکتب معونه است او را
 کاشی خدایان عقده ام ازین
 کاشی خدایان عقده ام ازین
 کاشی خدایان عقده ام ازین
 کاشی خدایان عقده ام ازین

بنیادی این مکتب است
 کاشی خدایان عقده ام ازین
 کاشی خدایان عقده ام ازین
 کاشی خدایان عقده ام ازین
 کاشی خدایان عقده ام ازین

کاشی خدایان عقده ام ازین
 کاشی خدایان عقده ام ازین
 کاشی خدایان عقده ام ازین
 کاشی خدایان عقده ام ازین
 کاشی خدایان عقده ام ازین

بانی ای که از وی در این منزلت بشارت بیاورد
 بانی ای که از وی در این منزلت بشارت بیاورد
 بانی ای که از وی در این منزلت بشارت بیاورد
 بانی ای که از وی در این منزلت بشارت بیاورد
 بانی ای که از وی در این منزلت بشارت بیاورد
 بانی ای که از وی در این منزلت بشارت بیاورد
 بانی ای که از وی در این منزلت بشارت بیاورد
 بانی ای که از وی در این منزلت بشارت بیاورد
 بانی ای که از وی در این منزلت بشارت بیاورد
 بانی ای که از وی در این منزلت بشارت بیاورد

واقع شده و تفسیر آیت کریمه شهر رمضان الذی انزل الایة اکثر مفسرین نقل
 آن برین کوه و الاشکوه بموجب احادیث صحیحہ بیان فرموده اند بامعنی آیت مذکور
 بخوبی چسبان باشد و الا نزول آن بنجانب جناب سرور کائنات روح الامیز
 علیه السلام رسانیده اند حاصل کلام تمام حجاج بیتوتت در شهر مناموده صبح
 بعد از ای صلوٰۃ متوجه عرفات گشتند پیش و پس قریب استوار النهار در عرفات
 داخل گردیدند چون آفتاب از وسط السماء مائل جانب مغرب گردید موزن در مسجد
 نمره بانگ صلوٰۃ الطلوع برکشید با جیان از هر گوشه و کنار در آن مسجد مجتمع گشته نماز
 نماز و عصر بدو اقامت ادا ساختند بعد دو ساعت نجومی امام که امیر حجاج است
 بر قله کوه جبل الرحمة که مسجد مختصر مقام استادان پیغمبر است رسیده بزناقه سوار گشته
 در آوا خطبه و مناجات بدرگاہ قاضی الحاجات مشغول و شغوف گردید و در کسر
 و مال کلان دوسه کس نیز با میرقدار گرداگردش گرفته چون لبیک میگفت نیز با
 در و مالدار اجندش میدادند تا خلائق به بینند و ندای لبیک برکشند از نوای نعره
 لبیک گویان زمین می لرزید و آسمان می ترکید القصه مضمون آیت کریمه یوم
 نزلنا نذاهل کل مرضعة برای العین مشاهده میشد و مضمون این ربیات
 حاضرین میدیدند ربیات مؤلف

بجمله این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران

بانه خودم اجالا ک گردان
 در آن وقتیکه جانم را نشانی
 از تو شد نهادت را چنانی
 از تو شد و بقیه کجوما
 زین در دنیا و دین
 شب فبره منورین انوار
 شب فبره منورین انوار
 شب فبره منورین انوار
 شب فبره منورین انوار
 شب فبره منورین انوار
 شب فبره منورین انوار
 شب فبره منورین انوار
 شب فبره منورین انوار
 شب فبره منورین انوار
 شب فبره منورین انوار

یکے از چشم طوفان برکشاده	یکے بیوش و بخود او فتاده
یکے برگفتہ جوی خون کشودی	یکے بر کرده ماتم سے نمودی

بجمله این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران
 بجمعه این بار و جمیع این باران

کتابت علی بن ابی طالب و تالیف و تالیف
 به دست خود تمام روزهای
 و پسران و فرزندان بودند و
 از گفتگو میکردند که اینها
 از فتنه و فساد این مقام
 بهداسن و امان بنگارند
 بجزیت از بخار و آنکه دارند
 چرا که در حدیث وارد است
 که چون مهاجران با جناب
 ختم المسلمین علیهم السلام

وادی شهرت دارد کرده شد و درین منزل قریب نصف شب بوادی سرن که هزار
 فایض الانوار ستر علی جناب میمونه علیها و علی بعلها الصلوة والسلام من
 الله الملك العلام رسیدیم از اتفاقات عجیبه آنکه آن روز هیچ طعام نخورده بودم
 چون از خواب آنوقت بیدار شدم از غایت گرسنگی طاقم طاق و بدر رویم در محاق بود
 بطلب نان پیش هر کس دیدم و بطلب نرسیدم بناچار برای زیارت در حجره مقدسه رفتم
 و پیش تربت شریفه گدایانه ندا کرده گفتم که ای جدّه امجدّه من همان شما هستم چیزی خورد
 عنایت فرما و مرا محروم از الطاف کریمانه خود نما انگاه سلام کردم و فاتحه و اخلاص خواندم
 خوابش بروج پرفروش فرستادم انگاه نشسته سر بر قبرش نهاده بودم از رزاق طاق
 و دانا بر حق دو خوشه انگور تازه بدستم افتاده طرفه ترا که آن ایام سر ما بود و هیچ جا
 انگور تازه میسر بود بجهت افتادم و یکی از آن هر دو خوشه همون جا نشسته تناول نموده
 از حجره بیرون شدم و یک دانه بهر یک تقسیم کردم و گفتم **مثنوی**

۹۹

یافت مریم گرهنگام شتا	سیوه آس جنت از فضل خدا
این کرامت در حیالش بود پس	بعد فوشش نقل نمود دست کس
بعد فوت زوج ختم المسلمین	رفته چندین قرنها ای دورین
بنگر از وی این کرامت یافتم	مایه صد گونه نعمت یافتم

بعده از آن مقام روانه شده با مدادان بمنزل رسیدیم و چندین منازل طر نموده
 چون بمقام حجره فرود کش گردیدیم نغمه روز بخیریت تمام بسر بردیم و لیکن از اهل قافلہ

مانند نیشکایت این بالا کردن
 بتلا بود ندیش حضرت صلی
 النظر علیه و سلم نمودند حضرت
 بالبحر تمام و زاری بالا کلام
 بدرگاه ملک العلام سلسلت نمودند
 که خداوند افضل عمیم خویش
 و بای مدینه را در حجره که مقام
 شیطانست انتقال نمودم
 از ازار الشقای باطل
 در کام خویش شقای باطل
 و صحت کامل عطا کن سر لوز
 این دعا کند نشسته بود که
 ایضاً شقای باطل شد
 گفتیم چون این مقام شام رسید
 در کلان شهر آن فرود از

از دل بیدار گاه بنام خداوند
 در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
 در روز پنجشنبه ۱۰ ذی القعدة
 در شهر کربلا
 در منزلت حضرت امام حسین
 علیه السلام
 در وقت عصر
 در روز پنجشنبه ۱۰ ذی القعدة
 در شهر کربلا
 در منزلت حضرت امام حسین
 علیه السلام
 در وقت عصر

اطراف وادی که پیرا مشغول بودند برای جمال اقبال مشغوف گردیدند اتفاقاً از اهل
 قافله برای ادنی معامله گفتگو بمیان آمد و از گفتگو بسبب و دشنام نوبت رسید بر اینهم
 اکتفا نموده بکشتی و شتباری انجامید هر چند که خواص قافله رفع و دفع مجادله میکردند
 هیچ اثری پدید از گشت تا که جمیع حاملان بقتلاً از قافله دور گشته بسنگباری مشغول
 گشتند و سنگباری اعراب مشهور آفاقست که در کس از ایشان وقت بازیچه از سنگباری
 درخت میفلان را از پامی اندازند بمعانته اینجالت پر ملالت دران وادی خودخوا
 که یاد از وادی قیامت میداد و در عجب حیض و بیض گرفتار گردیدند و طفلان و زنان
 بشاهده اینحال بگریه و زاری مبتلا گشتند آنحضرت از معانته اینجالت پر ملالت چند
 فقرات حزب البحر را تلاوت فرموده دست بدعا برداشتند بعد ساعتی بروی خود مایند
 و میر قافله حالاً از ابعدا بیست که از استماع آن زهره شیرینی ترقید پیش خود طلبیدند
 بجز استماع آواز حضرت سنگها از هر دو دست خود انگنده بعجلت تمام بخدمت شریف
 حاضر شده بعد سلام علیک با افتاده و گفت که هر چه فرمانی برانم حضرت فرمودند که
 خود را از سنگباری تمتع ساز میر حال حسب الامر کار بند شده همه کس را آواز داده نزد
 خود طلبید و بکمال شدت امتناع این مجادله و نزاع کرد سر جمال و آنحضرت همه را نزد
 خود طلبداشته با آنکه فریقین مجروح و غرق خون بودند یک یک را بکنار گرفتند و از
 آتش دشمنی کنار گزیده غریق دریای دوستی گردیدند ساعتی نگذشته بود که فریقین
 سخن آشتی و مطالبه با هم می نمودند گویا هیچ دشمنی و خصومتی در میان نبود مشغولی

زودی گشت یکبارگی
 بدست یکبارگی
 بر طوطی شان
 نه از منگی
 زنان و نوحه که در حال بودند

۱۰۰
 همه غافل از گریه طفلان
 روان هر طرف از شران
 همه بیدار از بختش افتاده بودند
 شدند از دعای شه اولیا
 همه هم یکبار الفت گریه
 ز یک قطره آن حجاب طبع

دران آتش افتاد صد آنگاه
 یکبارگی بعضی سریندند
 روان سوسی شهریندند
 از آن خیز عادات آن بالندان
 همه قافله یافت راه خجالت
 علی بن ابی طالب
 بالیکاره مجبوره با وجود قافله
 نمود و غیره

و افادت باب از جاده
 انزال انجان در این شب
 در بن حرم و صلوات
 علیهم السلام
 آواز بولنگ در این شب
 چو زود در باش از هر سو
 با فاست اهل فانی چون
 و اس بافتند بیادگان
 و شتر بانان بجز این
 نوان و اطفال خود سال

از تنور چشم صد طونان اشک آید بدر
 خوی فحلت ریزد و گوید فذائع المفر
 مسکن سیرخ فردوس است اگر داری خبر
 ترا قباب حشر بر ما سا سبان سازد بر
 هست اینجا خوابگاه حضرت خیر البشر
 شمس چرخ اصطفی و گمرازه از آیه
 معنی و اللیل کیسوی سیاهش انگه
 تاجی از انا فتحنا در فشان دارد سر
 دشمنان را سرنگون بینی روان کسوتر
 سال ماه در روز و شب بی هر شام و صبح
 تا شود از سود سودای زیارت بهرور

به روان راقبه اش آید چوناگه در نظر
 قبه که ز نقشش عرش معلای و اما
 قبه او بیضه تقدیر حق دان کاندرا
 روز محشر زمان بر و ان آید کشاید بالها
 تو بگردم صاف میگویم گذشتم زین موز
 سید عالم محمد مصطفی خیب الوری
 و الضحیٰ رمز است از روز میزش بگمان
 از عمر طرفه تشریفی ز رحمن یافته
 دوستانش را تو یابی خرم و خندان بکشر
 صلح بی و اما ابد علی بندا البنی
 میرود اینک علی با کاره وان احمدی

این بیانی شایسته کاینکه به
 انجمن در فتنه بودند خوارند
 که قاطعان طریق با هم را بسوز
 پیش می آید و در او سبک
 نمیدارند از مورس

۱۰۲

چون سجیه مضیه دور و وار و خمیر پایه چرخ نا بهنجار بان مجبول و مطبوع است که چون جفا
 را بیشتر کامرانی مصروف بیند سنگباری تفرقه مرحوم و از عیش و نشاط محروم میدارد
 تفصیل این احوال و تبیین این مقال بدین منوال است که چون از منزلی که قبه شریفه نظر آمده
 کوچ شد و در منزلی که سه فرسنگ از انجامدینه منوره بود فرود آمدند و تمام روز بخت
 گذشت و زد دیگر از انجامدینه وقت ظهر تا فلر و از منزل مقصود شد و هر یک بسان گل
 خندان و چون بلبل غزل خوان بودند و طبیعت سر حلقه تا فلان اعنی جناب افانت

بیشتر و بهر حال بنوان با نیت
 در آن وقت چون جفا
 زیاری جنگ و راه گوی
 حق آری از زیر تیغ
 بکش شتی در ع و بخت
 زمان نوحه که بر حال

هم از آنجا که شکر است تا که اصحاب بود

بجان و با بوال اطفال خندان
 بیان مرد جنگی غیر باز
 زین شده طاقتش صلح
 در فافله فافل از این جنگ
 با بیوع امراض خود جنگ
 سینه انبوه با بیوع
 در فافله فافل از این جنگ
 در فافله فافل از این جنگ

تغییر قافلہ از آن بلاست
سوی مقصد خود رفتن واجبست
از پیش پشیمان از وصول غیب
نور علی ساکننا الصلوٰۃ کہ
عبادت حضرت سیدالسلطان
نجات با جان و از شدت
سعی و جدی و صلاح حالتش
مجان بود و نشانای از
مجان بود و نشانای از

تغلی را منتحی باشد در آن حالت پر طالت امیر جلالان ایضا قافلہ بار نہیں آن گزده
شقاوت پزوه کہ رشتہ اخوت و موت فیما بینہما مضبوط و مربوط بود و چار شدہ یک
را بشناختند و بزودی پیش رفتہ سلام کردہ و رسم معانقہ و مصافحہ با ہم سلوک داشتند
و گفتند کہ زمینہ ازین قافلہ دست تعرض بردارید زیرا کہ اول و دین قافلہ جز خوراک
و پوشاک از قسم مال اسباب ہم نیست و ویم آنکہ احمد پاشا نائب سلطان بضمانت خود
اینہار امین دادہ انیظرت فرستادہ از اینجا کہ طلب معاش ناگزیر است و بدون
آن ایشان چارہ نمیدارند اینک قافلہ مغربیان کہ ملو و مشون از زر مغربیت بدبال
ما میرسد و از اینجا یک فرسخ فاصلہ وارد و غنیمت بارودہ و غنمت غیر مترقبہ باید امکاشست
و مرام ہون منت و احسان خویش باید پذیرا شد متنوی

جناب سالت پناہ را جواب
و پندرا حضرت با شکر
عبد الباقی بنین علی بن
و خانوں نیابت و حسین
علیہم التحیہ و التکبیر
ایشان قدر از خود زانہ

۱۰۳

پس با یکی قافلہ مغربی است بمغرب نمان گر شود آفتاب ہمہ ناقہ اش حاملہ از زر است ریشہش جو این مژدہ از وی شنید روان رفت ناگہ بکوبہ بلند ازان بانگ آنجملہ جمع آمدند شد از برکت سید کائنات ہم از برکت آملکہ ہمہ نام اوست	پیر از گوہر و در ہم مغربی است ولے مشرقش دان پراد ز زباب ہمہ مجلس معدن گوہر است ازان دست بردار شد آن عنید بلشکر یکے بانگ زو آن نترند چو پروا نہاگر دشمن آمدند علیہ السلام و علیہ الصلوٰۃ رضنا جوہی ایزوی کام اوست
---	---

و پیری از اینہا دستہ خود بر سینه
تا یکینہ شان ندادہ نشانی
دستی میسازند و بالوں ببار
نیض اشالت نفوذ بیداری
بہم نمایند چون شب بگذشت
ازین نوید وقت جاوید ہمہ ان
قطر
را اطلاق
کہ تو از دست خویش بکشانی
دادم اسب را بہ آن ہم با آنی
کہ تو از دست خویش بکشانی
ای فوش آن گوی راہ روی
کہ تو اتی در راہ بنامی

سلام ای باغ صدق و صفا
 سلام ای آفتاب صفا
 سلام ای فاصد ابرو
 سلام ای شاه رب العلی
 سلام ای سلک غلام
 سلام ای ایش و آن
 سلام ای زرد و زرد
 سلام ای ستم از کجا

طرفه آن تشنگی که سیرایم
 ای علی شهر دوست نزدیک است
 چون نگر دی در و تماشائی
 تو ز لطف و کرم بفرمانی

قصه کوتاه وقت عصر بود که ماجرای رهنمان رونمود بفضله تعالی از دست ایشان
 نجات یافته آخر مغرب که وقت غیبت شفق است در ذوا تکلیف رسیدیم ساعتی
 در آن مقام برای قضای بعضی حویج مکث واقع شد بالاخری قافله پیشتر روانه شد
 نصف شب در مدینه سکینه در مناخه متصل عید گاه که الحال بازار آن شهر فیض
 بهر است مقام واقع شد باقی شب بعضی ازان بخواب بعضی در غسل و تبدیل جامه بسر شد
 و پیشتر از صبح صادق چون دروازه قلعه اش اشد داخل مدینه خاص شده در مسجد
 شریف رسیدیم و بعد ادا نماز اشراق رو بروی مواجه اقدس استاده بترانه این
 سلام مترجم گردیده شاید مقصود بکنار گرفتیم و گفتیم سلام فی لغت خیر الانام

سلام ای نورب العالمین
 سلام ای صدر بدر و جهان
 سلام ای باد شاه مرسلان
 سلام ای رویتو شمس الضحی
 سلام ای نائب پروردگار
 سلام ای مصطفی ای محبتی
 سلام ای سید عالی نسب

سلام ای مجتهد روح الامین
 سلام ای فیض بخش انس و جان
 سلام ای قسده صاحب دلان
 سلام ای مویتو لیل البجی
 سلام ای قاسم جنات نار
 سلام ای مقتدای ابتدا
 سلام ای معدن علم و ادب

سلام ای سانی بنیم
 سلام ای فیض تو بالاب
 سلام ای باور دین اسلام
 سلام ای مصداق عجاظ
 سلام ای کلین تبار
 سلام ای فارسی زبان
 سلام ای بانیه مانگان
 سلام ای غایتی تو خالق نازم

سلام ای دست تو دریا بود
 سلام ای مایه کم ز فساد
 سلام ای ناظم اقلیم دین
 سلام ای وارث غلامین
 سلام ای مویتو شمس دین
 سلام ای عت پیغمبری
 سلام ای پیروی شقیقین
 سلام ای شکر دنیا و دین
 سلام ای عالم علم خدا
 سلام ای شافع روز جزا
 سلام ای فیض عورت ارگان

زبان اقبال که می آید از
 علمای بهاران که از
 نگارند برهنه مانده نه لاله
 ز بعد بسین بکین کلاه
 زمین در زمین کین باند
 بجای همه خاک اندر زمین
 اهل قافله را که می آید از
 در شدت بر دراز جانها از

آمدن بیکه تا دو ساعت بخوبی مراقب نشسته می مانند و احیاناً بعضی اشخاص خواص را
 با خود باین کرامت اختصاص می بخشند چند باره رقم را بهر ای اشارت می فرمودند لیکن
 بلا حظه آنکه جسد شریف نبوی از مکانیکه سید مراقب می نشستند و در همه مفاصله و همین قدر
 تفاوت پایانی داشت و لیکن نوع بالانشستن میشد گو که حجاب بود قبول نه نمود و بعد
 بست و بجز در لشکر سربا بر سر ماتاخت و از دست تطاول و تقدیری خود سلطان گما
 را مقهور خود ساخت عالم افسرده مزاج گشت و آسمان برات عیش و نشاط کس و ناکس
 بیخ نوشت غر باد کینج گول خزیدند و اغنیا در حصار تقاوم و سمور آر میدند برهنه تن
 در آفتاب دوختند و شهابسان مجوسان آتش می افروختند اهل قافل
 که کلمه اجمودین هیچ رخت سرمانیداشتند دست پاچه شدند و حیران و بجز و فقدان شاید
 هر که شام گاهان بهمیری می نمودند چون کاکل هوشان پریشان ابواب افسردگی بود
 عالمیان باز در رسوم گرمجوشی و خون گرمی در کاشانه عدم باغقا انباز قشوی

دشمنت بر دراز جانها از
 اقامت آن مکان احدی را بر نبرد
 سیری عاشق زار از وصل
 دلدار کجا و سوزی گشتن
 از آب ذرات کو قشوی
 سیر نگردد نه کس که نرسد
 یا تو بگویم ششوی ای آینه
 سیری دنیا طلب از تان زار

<p>هوا شد اشک ریزان چون پیمان شده یکبار روی باغها زرد غلط در لرزه بود از چنگ سرما خیزی شمع در دامان قندیل جهان شد سرد از کافور خوری بهار آخر شد و فصل خزان شد</p>	<p>جهان افسرده چون طبع لیمیان فلک با مهر بهمیری همیکرد زره پوشید آب از جنگ سرما دست دستبرد برد بے قیسل هوا میگرد چون کافور باری چو گر با پیر شد سرما جوان شد</p>
--	---

سیری عالم ز کمال
 سیری عشاق ز دیدار
 بست مجال این
 تا رخ بست و ششم بیج
 خواب سیدالساوات بیخفت
 با جرات بدید وصلی شعله

که سینه ز بیم شده از شاد
 بکنند که ای احمد آنون خنوبی
 ز دیت سپید باغها ناله
 چون از خواب بیدار گشتند
 در سامان سوزانند و نمانند
 غرق بالایطیان آب نیای
 غرق نمانند

شعرون ان الذي فوض عليك القرآن الآية بالفتح
 وجه صادق وصدق آية
 ووجه صادق وصدق آية
 ووجه صادق وصدق آية
 ووجه صادق وصدق آية

ز دست رفتم اگر دست من نمیکیری
 بحق عظمت آن ذوالجلال والاکرام
 با نبیاری و رسل آنکه محو فرمودند
 بصدق صاحب غار و بعدل حاجی کفر
 بشاه حیدر کرار و قاتل کفتار
 بان دو گوهر یکتا ستو که از بی شان
 باب دیده خیر النساء که چنانش
 که ساز از کرمت جمله مقصدم حاصل
 همیشه تا چنین بلبلان بفصل بهار
 چمن چمن گل صلوات بر تو باذتار

خدای را بکن ای ناخدا گهسانی
 که داشت ملک رسالت بنامت از زنی
 ز لوج کون و مکان حرف کفر و طعنیانی
 بحکم جامع آیاتهای فرقانی
 که یافت رونق از و کشور سلمانی
 مدام روح امین کرد مهد جنبانی
 شدند از غم هجر تو رشک عمانی
 منته بسینه من داغ یاس و حرمانی
 بهم گفت غزلخوانی و گل افشانی
 بر آل و محب تو هم از ریاض یزدانی

طواف نجفیکه در رمضان باران
 در احوال و صلوة و عمره و
 در احوال و صلوة و عمره و
 در احوال و صلوة و عمره و
 در احوال و صلوة و عمره و

۱۰۹

بعد رویت این رویداد حضرت در عصر سه روز تجمیر سفر و تدبیر با محتاج ضروری
 نموده ببيت و نهم ماه ربیع الاول از مدینه منوره کوچ مع قافلہ فرمودند و در منزل خود
 که میقات اهل مدینه است اقامت فرمودند شب هفتم نجابت نمودند احرام عیوبه
 بیشتر روانه گشتند ضعف و مرضی که بسبب شدت سرما از احرام مندر و ریودند انصرام
 این ملام بر حیفه که میقات اهل شام است موقوف داشتند چنانچه بعد ورود آن مقام
 باقیمانندگان احرام بستند الغرض بعد طی یازده منزل بود و یک مقام در بلد الامین بیت
 العظیم بخیریت و عافیت رسیدند و در خانهای خود با سکونت گزیدند و مضمون گرام

عاجز بود و مسکن در اول
 تمام منزل خانه و در ایام زلفت
 نیایان زنده در زیبا خلقی بسیار
 سوز بود و در کمال حال و حسن
 در این استغناء شارب و عیال
 حاجت انسانی در بدین

در نقد سینه که از دود و دود
 کادوشت همی بعد ادا
 کادوشت همی بعد ادا
 کادوشت همی بعد ادا
 کادوشت همی بعد ادا

نیاز مندی از بیت سر بلندی
 نشان اندر رفتند و با تمام نمود
 در جوش بود هر یک می نالید و مضمون این اشعار آبدار نامه نگار بندر و ه فلک و اریه ساینده عمل
 سال در این گونه از بهاره
 این مضمون است که این بیاید از بهاره
 کجا اینک ای ایستقام از قلم
 نشان نشان از نظام شد
 است و بندر و نظام شد
 قلم من و بهار و نوایت و
 نشان نشان کمال را در و

الوداع اسی کعبه اینک آمده یوم الفراق
 و لفکار و سوگوار و بقرار و سوخته
 چشم من شد آب ریز و سینه ام شده خیز
 میروم از کوی تو گریان و نالان و جزین
 گر روم لیکن کنم روی تو چه سوی تو
 مسجد تو چشم عالم تو دوران چو مروحی
 می رود اکنون علی با احمد از حکم قضا
 از فراق تو تمامی طاقت من گشت طاق
 میتوگر دیدیم و آمد بدر رویم در محاق
 دان دل شوریده ام گشته کباب از احتراق
 داغ تو مانده نشان بر سینه تا یوم التلاق
 در نماز و در دعاها از نیاز و تنهاییات
 ای سید پوش عرب ای قبله شام و عراق
 الوداع ایجان جانان بنده یوم الفراق

سوی ملک کن عزت ان
 پوشد در بی بی کعبه تقاضا
 سوارش ختم چون شاد شد
 تمامی سکنه اش از جا و دیدند
 برای بیت حضرت رسیدند

بعد از ختم طوان از باب الوداع بیرون شده بر اشران سوار گردیده همه شب
 راه رفته صبحگاهان بعبه رسیده و از آنجا شبگیر زده به بندر جده قیام ورزیدند شش
 روز در آن مقام نموده روز هفتم بر کشتی سوار شده هفت روز سیر بجز نموده به بندر مخا
 رسیدیم مقدار پانزده روز آنجا مقام مانده بعد از آنجا بریم کنشسته بعد دور سیر
 چهارده روز بحول الله و قوته در جزیره بی بی فایز گردیدیم فاما از مخا تا جزیره مذکور
 سبب تواتر امطار که لیالی و ایام لبان دل دوست کریمان و بندل و ایشار بود و
 دریا مانند سیستان جوش و خروش مینمود و هیچکس می نیا سود شب با اخر شماری و
 روز به بیقراری بسر می گشت و حکم ان مع العسر یسرکم کب سید المجا بدین از جمیع ماکها
 پیشتر بی بی رسید ناخدا یان و تجار ان جزیره مذکور متفق الکلمه میگفتند که جازای

سوی ملک کن عزت ان
 پوشد در بی بی کعبه تقاضا
 سوارش ختم چون شاد شد
 تمامی سکنه اش از جا و دیدند
 برای بیت حضرت رسیدند

سوی ملک کن عزت ان
 پوشد در بی بی کعبه تقاضا
 سوارش ختم چون شاد شد
 تمامی سکنه اش از جا و دیدند
 برای بیت حضرت رسیدند

بلکہ زاید اقامت و رزیدہ از ملاقات فیض آیات خود میدان و دوستان را با حسن
 بنواختند و درین مدت مجلس عطا و تذکیر و محفل بند و نصح و دلپذیر خوبی بسیار استند
 و شمع هدایت و ارشاد آن گروه دین پرورہ افروختہ بمنہج مستقیم و منہل دین قدیم بہری ساختند

<p>پس آنکہ آیت اجسرت بخوانند شدند این بچہ کشتی بود و آہ کمر ہائے عزیمت سخت بستند خدای خویشتم را یار کردہ ہلال آسا دران کشتی پدیدار چو انجم ہر یکے کشتی سواران چه دیدن کس بعمری ہم شنید است ہم اہل بیت وے ہاوی توین بود ز مشرق جانب مغرب شتابان پس از شش ماہ در موطن رسیدند ہی دیدند ہر یک کام ناکام تو گوئی جانش رفتہ در تن آمد جہان یکبار شد ہمزگ گلشن بہار آمد بہ بخت کامرانی</p>	<p>دومہ در بند رکلتہ ماندند نمودہ چند کشتی را کرایہ در آغوشش کہ وہ چون نشستند دران اسباب خود ہا بار کردہ فلک بودہ است آن دریا و خار فلک را یک ہلال اورا ہزاران مہ نور اپرا از انجم کہ دید است بہ یک کشتی امیر المؤمنین بود شدند آن ماہ ہا چون مہتابان چو تاشش ماہ منزلسا بریدند درین شش ماہ کہ جنبش کہ آرام امیر المؤمنین در مسکن آمد زودہ شبگیر شب شد صبح روشن بسر آمد خزان را زندگانی</p>
--	--

بہی شند بخت آن بدیش
 ز اعدایت جان زینت
 بی بی گلشن و گلشن دان
 علی اگر زانی بلبلش دان
 سنون سن سان جوی بنیام
 برای یاد کاری منی حکام
 و صدی و نہ از و نہ از و نہ از
 و شتابان سی و نہ از و نہ از

چون از بحر بہ حالات سفر
 حاصل کردہ درین مقام
 و بخت کشتی کہ خطی رسید
 بخدمت فیضد رحمت الہی
 از بختہ اللہ الہی

آوردہ اند در آفرین لیک
 ای برکت یعنی بدین
 کیان شاد و عباد و دین
 علی و صلوات
 نقل خلاصہ تہذیب
 صاحب اسمی مولانا فیض
 اولانا شاہ عبدالعزیز

مفسرہ نور
 لسم العزیز
 از تہذیب صاحب
 باب حضرت صاحب
 جامع البدیہ
 دارالانصار
 عبد العزیز

اندره کفار و مال بسیار
 کربان استادی و ای دیوانه
 فو قات الیه غیبیم ای ما با غلام
 بود در عینت مسوره پس
 بود در اضطراب و در غم
 اندوه در اضطراب و در غم
 آن چه از یاد گذارنده و این
 انانی نامدار مار گذارنده و این
 رفت و گریه بسیار بود و غمگانه
 رفت و گریه بسیار بود و غمگانه

اما بعد عرض سلام سنون و تقدیم تعظیمات و تکریمات و آداب و اخلاص عقیدت سمات
 معروض آنکه الحمد لله که فقیر و تمام قافلہ بخیریت و عافیت تمام در که معطله آخر ماه شعبان
 تا وقت تحریر و آن بلده آیین هستیم و بعد حج عزمیت زیارت مدینه منوره دارالمکه و
 بعنایت خود حج بر سر و زیارت مقبول نصیب فرماید امید و ارادعی و اقیه مبرکه آنجناب
 بستم بفضل اللہ تعالی درین سفر سعادت اثر بشارت و عنایات عمده رفیعہ از درگاه
 حضرت رحمان جل شانہ این فقیر یافته است پاره ازان که این وقت ضبط آن بقید تحریر
 میسر است بنا بر تفریح خاطر مقدس آنجناب و سایر برادران مومنین که با سعادت ازان رسید
 عرض میدهم درین عرصه هم اطهار نعمت او تعالی است که صورتی از صورت شکر است و
 مرفعه این عرصه بنا بر آنست که از برکت جناب سامعی این جنس عنایات بر حال فقیر ابتدا
 آغاز شده و در تربیت و سلوک عنایتها مبذول گردیده و عاف فرموده اند بفضل او
 تعالی نوبت به اینچنین معاملات رسیده و امید واری ادعیه و اقیه علی الدوام است
 تا که حق تعالی به قصد اعلی و مطلبی سنی رساند و هدایت و رحمت عامه فائز باشد که شامل
 جای هر خلایق گردد و هر آبر و کار آید پس منجمله آنها اینست که در تهیه اسباب روانگی از وطن
 خود بودم و مشاغل کثیره بداد و ستد و غیره بسیار رو بکار میماند تا که از صبح نوبت
 به نیم شب میرسد در همان ایام شبی بچنین کاری در خانه خود مشغول بودم و مکان نوبت
 محقر از سعی و تردد برادران مومنین با مداد و امانت دستهای نیک مکان نباشد
 بود در همان مکان بودم که روحانیت آن مکان نمودار شد و بر دهن بکمال

فوق معاین بنده میکنم در آن
 در زمان حال و در وقت نوبت بود
 بجناب او تعالی عرض کردم که
 این همه است و الفت این
 روحانیت از فضل است والا

مثل من هزار بار بنده عاجز
 اند که کسی آنها را نمی بسد
 مکانها اگر گذشته بر و زردان
 مکانها بر روی آینه و دریا
 میکنند این است و الفت
 او بنا بر فضل است و حقانیت

این محبت بانست و مکافات
 و بکنش تو خود و نام احکمت
 که با وی بگو که از جنب حق
 بر این خطاب وی همی شنید
 سکین من هم حکم جا آورد
 که این بشارت نعمت خود
 نت و اسوده کرده و بسکین
 فتنه و روز که از و نور و
 بیخبر و در روزی که سوز

بیتاب و فزونی معروف است و آن مقام شهنشاه
 در جوار نازل خطرات بسیار میشود و جای خونی است
 در جوار نازل غیبی بسیار است و در آن وقت
 در جوار نازل غیبی بسیار است و در آن وقت
 در جوار نازل غیبی بسیار است و در آن وقت

چنان مفهوم گشت که کشتی فلانی ازین کشتیها غرق خواهد شد و در آن کشتی از اسباب
 مردم بار شده بود برای این فقیر کشتی دیگر غیر آن معین شده دانستم که اگر تقصیر کسی نخواهد
 بود پس من هم بوجهی هر چند غفلتی شده باشد در آن تقصیر شاملم آمادگی سواری خود
 در آن کشتی نمودم از جانب غیر ارشاد شد که الحال آنرا غرق نخواهم کرد و شکر الهی را
 کرده بطور معین گشته بود گذاشتم الحمد للہ که سلامت و حفاظت بهم رسانیدند و هر گاه از
 کلکته روانه شده بدریای شور رسیدیم و آثار دریای شرنین منقطع گردید روح دریا
 شور کمال اہبت و شوکت و ودیدہ و طمطراق کہ حق تعالی اورا عطا فرمودہ پدیدار
 گشتہ با فقیر ملاک کرد و بمقابلہ و مواجہ استاد الفاظ یاد نیست اما این قدر محفوظا کہ عیب
 و بیعت نمود و می نمود و درخواست میکرد کہ التجای و تضرعی و انکساری پیش او کرده
 شود چونکہ گاہی اورا ندیدہ بودیم و کمال شوکت و بزرگی پیش آمد از شوکت و اہبت
 آن متعجب شدم فاما در اینجا خیال مشاہدہ حضرت ذوالجلال ہم جلائے حاصل بودہ گز
 غیبتی و غفلتی از ان ہونہ بود چون بہت شرم دیدم و درخواست او معلوم کردم عیب
 و ترس آن صلا در نفس من اثر نکرد و پروا آن نمودم در جواب آن گفتم کہ من و تو
 ہر دو بندہ خدایتعالی ہستیم از التجا بتو چکار ہرگز بسوی تو التجا نخواہم کرد بلکہ
 تو من و آسمان و زمین و مورچہا و ہمہ ہا بدست قدرت مالک خود یکسان ہستیم
 و مدح و ثنای و عظمت و کبر بای حضرت حق جلوت عظمتہ بیان نمودم آن روح این
 بیان شنیدہ از مواجہہ رفت فاما شادان معلوم میشود و آنوقت کہ جہاز بمقامی رسید

۱۱۳

بیتاب و فزونی معروف است و آن مقام شهنشاه
 در جوار نازل خطرات بسیار میشود و جای خونی است
 در جوار نازل غیبی بسیار است و در آن وقت
 در جوار نازل غیبی بسیار است و در آن وقت
 در جوار نازل غیبی بسیار است و در آن وقت
 در جوار نازل غیبی بسیار است و در آن وقت
 در جوار نازل غیبی بسیار است و در آن وقت
 در جوار نازل غیبی بسیار است و در آن وقت
 در جوار نازل غیبی بسیار است و در آن وقت
 در جوار نازل غیبی بسیار است و در آن وقت

این سخن هم در این کتاب
اجابتش غلام شود و از این
که این سخن هم در این کتاب
در این سخن هم در این کتاب
الفاظ لغتها محفوظ است
نور ساینده در این کتاب
دعا صواب در این کتاب
در این سخن هم در این کتاب

ترودی بود که احیاناً اهل قافله را خصوصاً زمان را بسبب غیبت فقیر نجی و تعبی
میرسد و در فرود آمدن خود مترو و بودم شب جمعه مگر بیگر نظر آمد و آن روز در زمین
سیدیم و اندیشه آن بود که مبادا فراتان و قطاع اطریق باشند و سموع شده بود
که گاهی قزاقان و قطاع اطریق بر مسافران یورش میکنند و غارت بنمایند اینمندی
موجب خلیجان خاطر گشته بود و حفاظت و صیانت بهر حال موجود مدعو از جناب اینست
و در فرود آمدن از جهاز ترود و زانند بمرسیده بود که از بارگاه بی نیاز مطلق از هم
الراحمین جلشانه بشارتی یافتیم باین مضمون که تو بعد از برو و اینداز را بر ما گذار یا
پسرد ما کن و درین بشارت هر چند اهل قافله که در آن بهاز بودند همه شامل یکبار صفت
اقربا و لواحق این ماجرا زیاد از دیگران در آن بشارت فهمیده میشد صبح جمعه که
بذوق سوار شده متصل کوه عدان بکناره رسید بعد از چند رکعت نفل دعاها
کردم بجدسدا اجابت از آن سو متوجه بود و مترده بار رسید که از جانب غیب بحال
کسانیکه همراه فقیر بودند عنایت خاصه بطوری متوجه شد که آنرا پوشانیدن خلعتها
فاخره که از خشنودی و رضای و افره است تعبیر توان کرد و این حقیقت مشاهد فقیر
بتفصیل میشد و رحمتی تدریجاً از آنها بازمان حج که در آن جهاز سوار بودند من بعد
بسیار سواران جهاز که اهل قافله در آنها بودند من بعد تمام مباحث بیان بردست فقیر
متوجه شده که مضمونش بخشش و غفران بود همه اینها مفهوم میگشت و سابق ازین
دعای بر زبان فقیر اجرا فرموده بودند که حاصلش این بود که این دیار دمانک و جوار

برایت در ملک ما رسید
فقیر در رسیدن آثارش تا قلم رسید
بشارت خاصه در حق این
فقیر خلیجان بود که کمال بخت
و در وقت خاص ارشاد شد
که تو بر جا که خواهی بود بماند
ما پس می و طلبش جهان فایده

که جناب فقیر در این
باین خاطر فقط و فقط
و در آن روز بود و تقضای
و در آن روز که از زبان
و در آن روز که از زبان
پسین آن اگر من
باین حساب بنگارم و علویان

این سخن هم در این کتاب
در این سخن هم در این کتاب
در این سخن هم در این کتاب
در این سخن هم در این کتاب
در این سخن هم در این کتاب
در این سخن هم در این کتاب
در این سخن هم در این کتاب
در این سخن هم در این کتاب

چنانچه در شرح و تفصیلش
 مبین است و این لفظ یاد است
 که بعد از آنکه گفته اند تا
 چنانچه در شرح و تفصیلش
 مبین است و این لفظ یاد است
 که بعد از آنکه گفته اند تا

والا بدان در ویش را رخ بود و توسط و توسل باین فقیر منبوس و در خواست دعا میکرد
 و جوش رحمت الهیه در آن وقت اولاً بحال آن مرد پیر که هر چه معاينه ميشد که او را بجا
 سعادت الهیه فوراً برودند تا نیا عموم و شمول آن معلوم ميشد تا که در جوش رحمت دریا
 شد که هر که امسال حج خواهد کرد بسبب تو بنا بر آن که تو در آنها خواهی بود همه را بخشیدم
 و چونکه جواز محاذی ملیم رسید و استعداد احرام کردیم فقیر غسل منمود و چندی از رفا
 غسل میدادند و اعانت در آن کاری میکردند مغزقی و بخششی در حق همها کاین عمل
 نمودند معلوم شد که همه آنها آرزویده شدند من بعد که وقت تلبیه رسید شخصی در آن
 مجمع سبقت کرده به تلبیه آواز خود را بلند ساخت عنایتی باین معنی در رسید که هر که پیش
 از تو تلبیه میگویی تلبیه اش را مانمی شنوم و روز حصول شرف سعادت دخول در کعبه معظمه
 هر گاه که از بیرفی طوی گذشته متوجه گرداشدیم تا از آن راه در انیم حالتی عجیب بین
 که شرفش متغذرت طاری و نمودار بود حتی که بر همه حضار آن واقعه و آنحال اثر
 جلوه گردانید بشد لبیک که میگفتم بشا به میگفتم و این گفتن مخاطبه شایسته بود و اجابت و
 قبول آن میدیدیم و در دعای آنوقت فتی شده بود که بخوبی تمام مطلب عرض کردیم
 در آنحال این مضمون به تعبیر عجیب از زبانم آسان شد که مردم جماعتی گنگار و شرمند
 از بلاد و در دست بحر و ما من تو رسیده اند و اینها را من آورده ام و چنین
 و چنان خواهانند در آنحال عجیب بشارت حیرت افزا پیش آمد باین کیفیت که اینها
 چه گفته آید یعنی آنها خود متحقق کمال عنایت و رحمت اند و خصوصیتی سید از بشارتی

بجور رحمت عامه از افاض
 من بعد از آنکه رسید
 سیده بود و آنرا که بیج
 بودند باقی و مخصوصی
 وقت میشدند و این مغفوت
 در تمام سنین رسید

در دل ایامی که میخفتند
 باشد از این مغفوت مردم
 مانده در یلده القدر در
 رمضان تمثیل و عالم بسیار
 عموم و خصوصاً آمده شده
 و اجابت را متوجه آن دعا
 دیدیم که همه را قبول در رسید

فان تعالی انما اراد ان یخلف
 آدرده جلد بظهوره
 نامه سلین بیدون آن که در
 دشاوان نون در من
 فاطم اندیش با بشارت
 این هفتی بیاسمه آید و در
 دیدم که مردم از آن
 بشارت اندرم آن در

دوست در دو عالم با مال را دید
 دو چشمش شد شکار بود بباران
 تو را من از کجای بودم که بین
 و سپهر بلبل در دستان تو بود
 کز آنکه در دستان تو بود
 کز آنکه در دستان تو بود

جزئی و ادعیه نبیله آنجناب است و آینه را ترقیات برکت ادعیات زاکیات پنداریم
 و در جای و اثن است که دعاها فرموده باشند و فقیر و تمام معتقدین مخلصین در امان
 و اوقات تبرکه دعاها میکنند اللہ تعالیٰ اجابت فرماید اندک شئی قداید و
 بلا اجابت جدید زیاده بجز ادب چه عرض نماید و السلام و الاکرام و آخر نبارات
 اینست که لفظ پاره سندر جان هر چند از جنس مبالغه می نمودند محو آن مخطور گردید
 مانعت از محو آنکدام فی الواقع پاره است معلوم گشت و اللہ تعالیٰ اعلم بختیات
 الامور و علامتیهما در بیان بهشت آرامی سلطان الاولیا و المتقین
 امام محمد شین قدوه اهل تمیز حضرت شاه عبدالعزیز علیہ الرحمه و الرضوان

صورتی در صورتی است
 صورتی در صورتی است
 صورتی در صورتی است
 صورتی در صورتی است
 صورتی در صورتی است
 صورتی در صورتی است
 صورتی در صورتی است
 صورتی در صورتی است
 صورتی در صورتی است
 صورتی در صورتی است

بعالم عشرت و غم آفرینند
 خزانش دشمنه خونریز باشد
 شب اورامی نماید تیره و تار
 بگوشش دل شنوکان می نگارم
 خسته وارث سلطان اولاک
 بعشق اللہ جفت از ماسومی طاق
 از ان عبد العزیزش نام کردند
 رخ آورده بلک جاودانی
 بفر دوس آمد و مسند نشین شد

چه نوش و نیش با هم آفریدند
 بهاران گر چه رنگ آمیز باشد
 اگر چه روز باشد و رشتی زار
 برین گفتار اینک شاید آرام
 که ناگه از قضا می آیزد پاک
 امام جن و انس شیخ آفاق
 چون نتاس دین او را سپردند
 چون تنگ آمازین زندان فانی
 سوی صلد برین منزل گزین شد

دور حدیقه ملت در دنیا
 شرح جامع زلفا و غنا
 و احبابان بگمین در خانه
 و عن مالون با جزین شدند
 بسبب زب و وصول بنگال
 در ترمیم خانهای کور غنیت

بعضی القاب با جمع باران
 رسیده در دست قلیق
 رسیده در دست قلیق
 رسیده در دست قلیق
 رسیده در دست قلیق
 رسیده در دست قلیق
 رسیده در دست قلیق
 رسیده در دست قلیق
 رسیده در دست قلیق
 رسیده در دست قلیق

تفاظ را از یاری باران
 جان باز و اتفاق نمودند و در
 بیست طراز اطمینان کلی حاصل
 مجامعین و از هم گشتند و در
 و در موعده مواعده و در
 از راه قضیه که در
 گشتند و چون گشتند

هجرت از دار الحرب بدار الاسلام و جهاد با کفره لایم و ارتفاع اعلام اسلام و اشاعت
 اظهار دین پیغمبر علیه السلام در هر موطن و مقام و در جدر قلب آن زبده الکرام مخم
 و مجبول بود و در وجوب این نیت عظمی در کشتن از طبیعت مستتر و مخفی می بود در
 که سنین عمر شریف باربعین رسیده بحکم بفرمای آیه کریمه و لما بلغ اشد و بلغ اربعین
 سنه الایة همکین اغصان و او اوراق شجره طیبه که موصوف باصلها ثابت و فرعها
 فی السماء باحسن وجود سر بر آورده مستعدتر آوری گردید بموجب آنکه مصره که عشق
 و مشک را نتوان نهفتن تا دو سال کامل در تجمیر جیوش و اتبیاع آلات حرب مثل
 تیر و تفنگ و گرد آوری رفقا جو یای نام و تنگ مستعد و سرگرم بودند و درین
 مدت مسطوره اکثر از زبان فیض ترجمان ارشاد میکردند که بعد از اصحاب بدر رضوان
 الله علیهم اجمعین ایران صادق و دوستان موافق یکجا شوند ظهور این امور از
 قوت بفعل آید و این شاه غیبی از جلیاب احتجاب و احتقار و نماید و درین مدت
 مسطور صبح و شام علی الدوام به منزل و مقام پیش بر کرام و لایم و عطف و تذکر در
 فضائل هجرت جهاد آن حضرت و خلفاء ایشان بیان میکردند و خطوط بجمع احباب
 و اخلا که قبل ازین در اکنه مستعد و مثل عقبه اولی که در منا واقع است و در حدیث
 که در راه جده که بیعت الرضوان از صحابه کرام در آن مقام بوقوع انجامید بیعت جهاد
 نموده بودند ارسال فرمودند چنانچه بعضی ازینها در بر علی و بعضی در آنسار راه هجرت
 در قافل سید المجاهدین رسیده ذخیره اندوز ثواب آخرت گشتند و چون خاطر در با

مفسد گشتند و چون گشتند
 فیض شریف
 و علی
 حقیقت
 از راه قضیه که در
 گشتند و چون گشتند

ایمن ازین آن می نمود
 زبان نقات شنیده و بیاز
 بعضی سالهاست تقدیم
 از آن پس به هر چه در این
 نام در مصون و محفوظ
 در این سالهاست تقدیم
 در این سالهاست تقدیم

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 محمد نبط
 در این سالهاست تقدیم
 در این سالهاست تقدیم

دوست از احوال او در روز خندان
 دلش در این عالم گشته بود
 طوفان در عالم گشته بود
 او بساط بود در او در کشته شده
 طایر بر باطن بیان عینش صفا بود
 نیز چشم بر این زلفت آن لور خندان
 با و قار و شکر و شاکت و باغچه
 در زلفهای تنگ ز نور دور
 فیضش کس نمیستد بر او اصل در تمام

که حروف هجاست با ترتیب
 بر و بحر و سحاب یافت نصیب
 لطف کن بر عاشقان از چهره برقع کشتا
 از تحیر آهوانش جمله مانند از چرا
 بر چه گوید بجان آریم بی چون و چرا
 از رخت عالم منور سازی بدرالدجی
 نوشتن را سوختن هم داشتن خون و جان
 ذره لطف ندیدم چیست این جور و جفا
 چیست این بی رحمی تو چیست این مکر و دغا
 از خدا شرمی بکن رحمی بحال من نا
 میروم نالان بدرگاه امیر باصفا
 ناظم نظم امارت ناشر جو دو سخا
 ناصر دین است هم اسلام را نور و ضیا
 نیک کردار است و ذاتش بار و پیش بر صفا
 حامی دین او دول سرد و قدر صد و کا
 برک ساز بی نوا یان مریجا صدم جبا
 دست او دریای بود آید داشت کان عطا

سر هربیت این قصیده نگر
 هست در مدح آنکه از فیضش
 ای ز عشقت آتش افتاده در برینهها
 بوی زلفت را صبا چون در ویا چمن ساند
 پیر من عشق است من او را مید صا دو تم
 است بی تو عالم اندر چشم من
 شمره عشق تو آمد رین و دنیا باخشن
 جان و دل بر وزن صبر و توانای تمام
 چیست این ناز و عناب و چیست این جور و جرم
 حاصل عمر ز عشقت چیست و اتم سوختن
 خون و بیم و باک گداز کس نمیداری کنون
 و او در دوران وزیر الدوله دریا کرم
 ذوالمعالی و المفخر معتمد فیض اتم
 راست گفتار است هم را پیش زمین است و تیز
 زبده ارباب فضل صاحب علم و عمل
 زنده پوشان قناعت را توانش تکیه گاه
 ساعی اندر کار نیک و سامع اندوز و پند

۱۱۸
 دست او بر کس نیست با نیت کور
 قاف عاشق آری کان کلمه
 جان بنگر در صد هم خندان
 کن به خندان حاصل
 کان کج و کیمیا از صبح
 از خندان پیشانی
 کوی خندان درین دار فنا
 از خندان درین دار فنا
 از خندان درین دار فنا

دست او در این عالم گشته بود
 دلش در این عالم گشته بود
 طوفان در عالم گشته بود
 او بساط بود در او در کشته شده
 طایر بر باطن بیان عینش صفا بود
 نیز چشم بر این زلفت آن لور خندان
 با و قار و شکر و شاکت و باغچه
 در زلفهای تنگ ز نور دور
 فیضش کس نمیستد بر او اصل در تمام

<p>باز میگردیم بر دارم کم نوز است دعا لازم اعداش باد احمق و ریخ و بکا بانی المصطفی قدم هذا المدعا</p>	<p>همت من پست باشد زینه حش بلند لازم اودا ما اقبال دولت بردوام یا الهی این دعایم را اجابت کن قرین</p>
<p>و چون در اول این اعجاب که عبارت از مخزن احمدیت قصیده در برج نواب ستطاب که بفرمان همایونش این خوردن سیا آرایش و پیرایش یافته یک قصیده مصنوعه بصنعت او شیخ تعبیه کرده شد در آخر کتاب هم یک قصیده همچنین بهرج آن جناب فیض آب مندرج کرده آید تا اول باخر نسبت دارد</p>	
<p>کرد این چرخ مفرس یاری مرسم گشت باین تسام که سرش تا قلم لوح رسید بلک تسنیم ریاض رضوانت سطر سطرش گل وریحان بهشت مخزن احمدیش نام گرفت</p>	<p>شکر صد که ز فیض باری که چهل ساله احوال امام قلم از خسر بخو و بر بالید مهرم چشمه آب حیوانت صفحه اش جمله خیابان بهشت چونکه پیرایه انجم گرفت</p>
<p>این چنین مژده مانید بگوشش هان بگو این چمن باغ جنان</p>	<p>سال تاریخ چه جستم ز سروش که کنم بر تو من این راز عیان</p>
<p>سریع القلم هم سیادت پناه مخزن احمدی شده مرقوم</p>	<p>دبیرش محمد جهاندار شاه پس شازده از فضل تویم</p>

کتاب عادل زمان و سانس
کتاب عادل زمان و سانس
کتاب عادل زمان و سانس
کتاب عادل زمان و سانس
کتاب عادل زمان و سانس

119
کتاب عادل زمان و سانس
کتاب عادل زمان و سانس
کتاب عادل زمان و سانس
کتاب عادل زمان و سانس
کتاب عادل زمان و سانس

کاتب الحرمون کمترین محمد علی کبر بادی

بصیرت افزو کتابیں

تمہید ایمان از امام اہل سنت احمد رضا بریلوی ۲/۲۵

شعر حسن از نظیر لدھیانوی ۴/۵۰

فاضل بریلوی علمائے حجاز کی نظر میں پروفیسر محمد مسعود احمد ۲/-

فاضل بریلوی اور ترک موالات " " ۴/۵۰

تحریک آزادی ہند اور السواد الاعظم " " " " " "

اقبال کا آخری معرکہ (مولانا حسین احمد دیوبندی کے نظریہ

ملت از وطن است پر حکیم الامت علامہ اقبال کی تاریخی تنقید اور

اس پر علمائے دیوبند کے اعتراضات کا جائزہ) از سید نور محمد قادری

مذہب اسلام از حکیم مولوی محمد نجم الغنی رامپوری



مین بازار

دانا صاحب لاہور

رضایہ سلیکشنز

مطبع :- تاج العین پرنٹرز لاہور

فاضل بریلوی علمائے حجاز کی نظر میں

طبع سومر پر نوائے وقت کا تبصرہ

مولانا محمد احمد رضا خاں علیہ الرحمۃ کی ذات گرامی محتاج تعارف نہیں وہ علم و فضل کا ماہتاب تھے جس کی روشنی قریب و بعید کو منور کرتی رہی وہ علم و عرفان کا ایک سمندر تھے جس سے متلاشیان حق سیر سوتے رہے ان کے فیوض کا دائرہ برصغیر تک ہی محدود نہیں تھا، عرب و عجم کے عظیم علماء و فضلاء نے ان کے علمی کمال اور عارفانہ شعور کی کھلے دل سے شہادت دی فاضل بریلوی کی عظمت کا اندازہ اس بات سے لگایا جاسکتا ہے کہ وہ بیشتر علوم مردوجہ میں بالعموم اور دینی علوم و معارف میں بالخصوص کامل دستگاہ رکھتے تھے، انہوں نے اس تحریک کے دور میں قلمی جہاد کیا جو بدعت گریزی کے نام پر شروع کی گئی لیکن ناپسندیدہ بیباکی اور اس سے بھی آگے گستاخانہ طرز عمل کی مظہر بن کر رہ گئی، علم کے نام پر جہالت کے فروغ اور اکابر اسلام کی تحقیر کے خلاف فاضل بریلوی کا رد عمل ایک فطری بات تھی مخالفین اعلیٰ حضرت احمد رضا خاں علیہ الرحمۃ کے علم و فضل کا مقابلہ تو کر نہیں سکتے تھے انہوں نے نیکرین لہانا کی خاطر اعلیٰ حضرت کے خلاف طرح طرح کی غلط فہمیاں پھیلا دیں اور ان سے ایسی باتیں منسوب کر دیں جنہیں خود موصوف ناپسند فرماتے تھے اور جن کی انہوں نے اپنی تحریر و تقریر میں مانع کی تھی انہیں قبر پرست، حلوہ خور اور حضور نبی کریم کو اللہ تعالیٰ کے برابر درجہ دینے والا اور نہ جانے کیا کیا مشہور کر دیا گیا، افسوس ان غلط فہمیوں کے ازالے کی جانب سوادِ اعظم نے کما حقہ توجہ نہ دی اس طرح نہ صرف ان کے بارے میں غلط فہمیاں بڑھتی گئیں بلکہ ان سے منسوب بعض ناپسندیدہ باتوں کو صوبیا کرام کے کم علم معتقدین نے رد عمل کے طور پر اپنایا، ضرورت اس امر کی تھی کہ کوئی محقق ان غلط فہمیوں کا ازالہ کرنا۔ پروفیسر محمد مسعود اس لحاظ سے خوش قسمت ہیں کہ یہ سعادت انہیں نصیب ہوئی زیر تبصرہ کتاب انہی کی مرتب کردہ ہے کتاب کی سب سے بڑی خوبی یہ ہے کہ اس مسلک کے عظیم علمائے یہاں تک کہ بیت الاحرام اور مسجد نبوی کے ائمہ کرام علماء اور مدبرین نے حضرت فاضل بریلوی کے خیالات سن پڑھ کر ان کے کھلے دل سے اعتراف کیا، کتاب میں سرزمین حجاز کے ایک درجن سے زیادہ جید اور مسلمہ علماء کی وہ تحریریں بھی شامل ہیں جو انہوں نے فاضل بریلوی کے علم و فضل اور ان کی اصابت فکر کے بارے میں بطور آراء پیش کیں، کتاب میں حیل و حیل کی حالت زندگی ان کے علمی و فکری کارناموں کا بھی مختصر ذکر ہے الغرض کتاب مطالعہ کے لئے ضروری ہے اس کا مطالعہ کرنا چاہیے۔

تبصرہ نگار مسعود جاوید ہدانی

روزنامہ نوائے وقت لاہور، ۲۶ اکتوبر ۱۹۶۶ء





